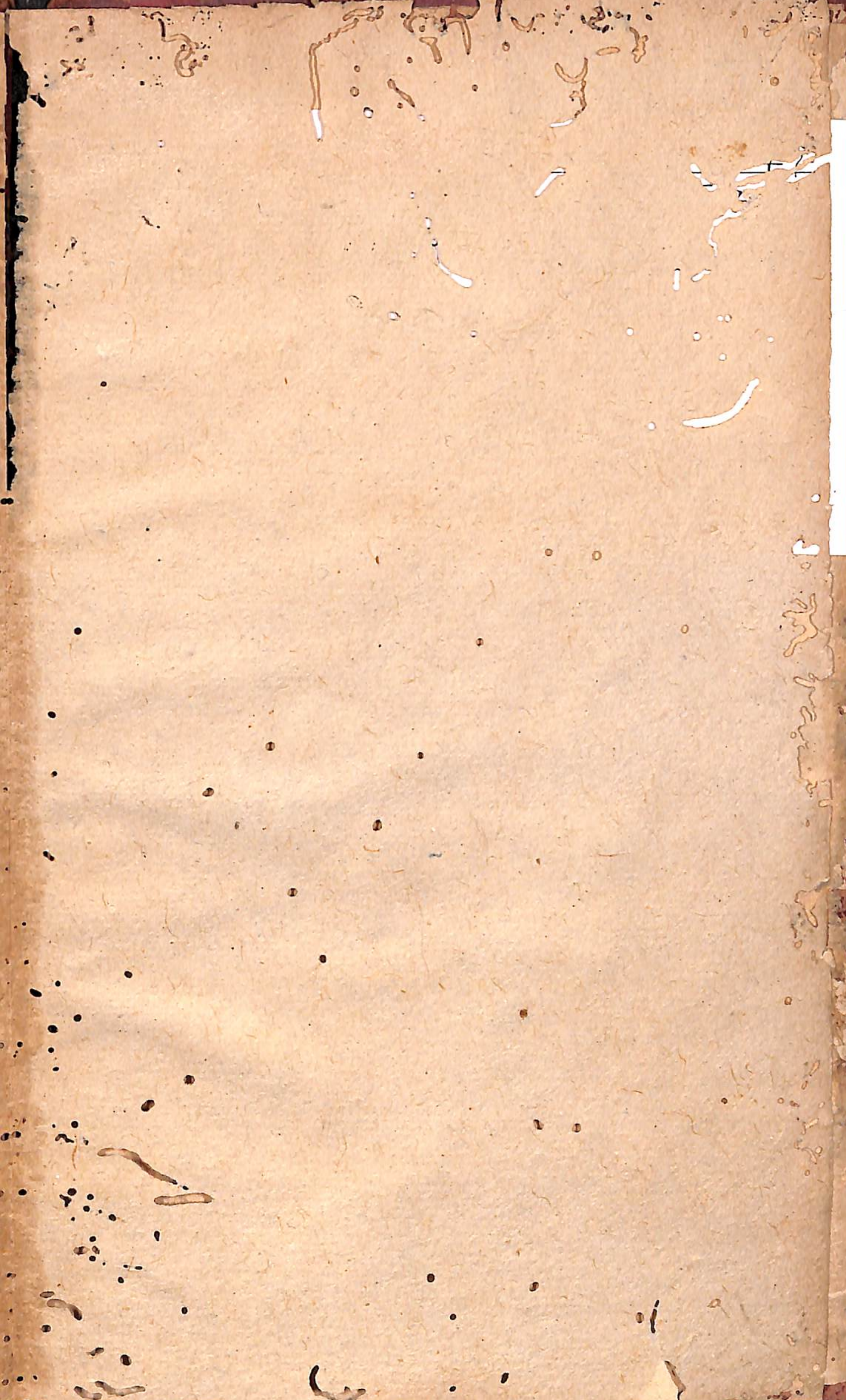
توقیعات کسری

Pers. MS.
8 I 4 ?
T227
566-MS.

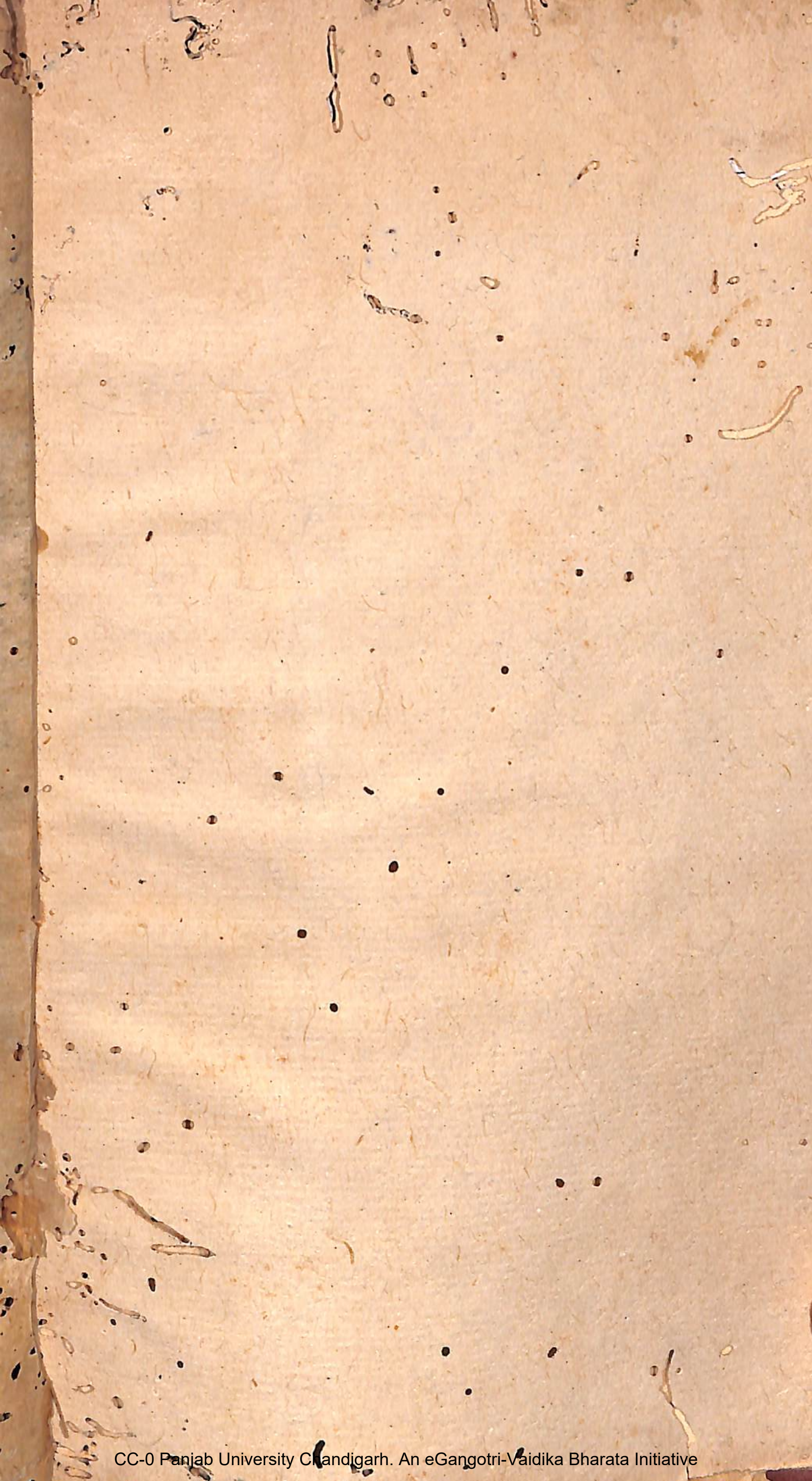
توقیعات کسریٰ، فارسی کلاسیکی بخطِ شکستہ
کرم خوردہ، و ناقص حالت،
بلا صحافت، اندازہ ۱۸ سطور فی صفحہ

کتابِ قلمی

566



توقیعات کسری



[illegible] للدنیوی

بسم الله الرحمن الرحیم

جمهور عوام از درگاه جبروت در خزانه اظهار باعث تکرار بغفران و گناه کار

با وجود ارتکاب معاصی پی در پی می نمایند گناهکاران را بمرتبه بیمار انگاشته

و معاصی را بمنزله طغیان حرارت که جامع مجموع مرض است را از صفات و علاج

بیمار می گردانند سبحانی بارگاه تقصیر عاصیان را که عفو شمول یوم المآل

عالمیان [illegible] صد هزار درهم از جمله خزاین خاصه بدوا حکم

بر فقرا و محتاجان تقسیم نموده [illegible] مضمون این فضایل خبر [illegible]

این امر [illegible] آزاد [illegible] مبارک این [illegible] در عهد

[illegible] کیوان [illegible] جم کلاه نور الدین جهانگیر [illegible] خلد الله [illegible]

جلال الدین اکبر پادشاه صاحب قران [illegible]

مشهور [illegible]

استظهار [illegible]

[illegible]

یاد آید و بدین دست بدنمایان فرامین خط تصمیمی درست نموده بدرست لوبر

بر حکم احکام لباس لیس از عمله ارباب نواحی بلاد و هر ولایت را فرستاده مبلغهای کلان

گرفته آمده در صورت لیست قطع و قلع ایشان و عفو باب ضرر انفاق ولی

بعون الله باشد از روی فرط انصاف و فضل احسان فرموده هر چون

خیر نعمای مار او وسیله روزی خود ساخته آید بنجابها بسیار را موجب حکم جهانمطاع

ما گرفته اند اکنون جنس امغیر را در صورت خرط ضرورت و علت افتقار و اضطرار

اختیار نموده اند بعد از بنده و تا دو بیت مصالح هوش افزا و طول بوده

مبلغ مفرض لضبوه مرده معاش ابر سر کار بیجا بایان تمام هر یک مقرر دارند

خازن خزاین خاص معروض میدارد که از فرط اعطا و انفاق خسروی

اختلاف کلی در اصول جمع بهم رسید العلا انزاه مافیه خدا نمود

باب است به مجالس و محفل جامعیت به حدوث همت بوده تشنیع الم

لذا عنایت نواز فرهادش است و برشناخوان زیب انتهی کلام تقریر

بوقع الست به بعطیه گرانبها حساب کثیره موجب تقریر و تکثیر خزاین ملوکان

نه وجود نخواهد شد و اما اکثر وجوه عطیات انعام و احسان تمام منتهی از

فراهم از بنده دینار و درهم لیسته حدود و کوه هم پرستاران

حیثیت عنایات حضرت مغفرت جانشینی سایر والدولکان را از صحت

دیگران در امور خیر مشغول شده بر انبه اراکین اسلام بایست مزید عنایات

عنایات و احسان در حقوق ایشان مبتلا طعن و بخل مرهبان

در حکمت تدبیر آن روم نیز که قابلیت آن آمده در زمان قرن صد الهی حکمت
چون منشور عاطفت و دستور رحمت در میان این لشکر همه بار شیوه کمال را
مجموع همگنان را برای رعیت و دولت الهی وثوق استقلال سپارند و
در همه راه با همه راه رفقت و کرم و لطف که سلوک لشکر خاص بر خصال
خواص ملوک ستوده در حکم روم حمله را بجا در آن و چون این سپاه
صامت اموال یعنی سیم و زر و لعل که زر و زرکه ثمر آن دانسته
مراتب خاص اوست از عامه اموال جزای خاصه چیزی و نفایس
او گرفته است مال او در بیت المال است تا در بسط آنکه
عمارت بلاد عمارت است تا انتهی کلام بعض اموال مذکوره اگرچه در قبضه او
و المجتمع در خزانه است چون ولی در حمایت بعضی دیگر ملک و مال
رعایات در ممالک ملوک اند و ملک مملوک بحکم عقل و
شرع ملک مالک است بر جمع اموال بعد سالها سپاهان سپهسالار را
در همین باره صحت خسروانی شب روان همه ایشان کند هر آنکه با سپاهی
اموال ملک خویش اخذ نماید حراست نفوس رعیت خسروان را چگونه
شاید بجهت وسیله و عیب زوال دنیا و فرط استغنای فنای
این سرا چه بیان می رود سوختن آنکه چه در زر و
فردا که عمر و زینه بیرون خواهد گشت ملک ز لقمه نرسته
املاک و مراتع نسب از وی قهرمانی را که در جوار ضیاع و بقاع او بودند
زمین گشت

از روی فرط غصب وجور و تصرف خود در اوقاف که بجهت ورود
منشور معدلت به حضور شاهی از اراضی مذکور را از ایشان بهبست خود [illegible] نموده
یا ارباب آن رد نمایند و از املاک [illegible] و آنچه در حیف آرایش
لب سبع رسیدگان و العهده [illegible] نیستند بجرم آن که [illegible] از اوقاف اشتراک نموده
بی حذف و فراغ تملیک ایشان نمایند تا [illegible] تا وقت
سائر نیازمندان و بنده سرتاسر خطه خردان کرده همه وقف باطرف [illegible]
اعمال و ارسی برکان [illegible] که عامل [illegible] از در [illegible]
جلوس [illegible] بیست هزار درهم کثرت [illegible] و اخذ [illegible]
از محال [illegible] را انجا [illegible] فروده آورده تمامی اموال
مذکوره را از خزانه خاص [illegible] بر محال مذکوره [illegible] نموده [illegible]
و [illegible] حرام [illegible] آن ایشان از فقر و عیب و ضعیف و [illegible] رد نمایند
[illegible] حراین با اموال [illegible] موجب [illegible] اند و دن [illegible]
[illegible] و کیدن اساس [illegible] ایشان [illegible] در آن وقت
مأثوره مذکور [illegible] و معارف [illegible] و محارب [illegible] مصالح [illegible]
سعدت [illegible] این [illegible] را [illegible] العهد [illegible] و رجوع
[illegible] نموده [illegible] نموده گروه ترسایان [illegible]
در لباس [illegible] و [illegible] در [illegible] آورده اند [illegible]
منهیان [illegible] و جاسوسی منهم اند
[illegible] از طغیان [illegible]

باد عصیان زیاده بجنبد بر آن داشت و تیره درونی بر روی ای رفکنند و اگر از عداوت
باطن بکنند عفونت ظاهر آید و بارنگذارد   فلان عمر آن از زمره رعایای
واجب الرعایات است و جنس و مواعجز آنه اتفاق در اعیات الکیاک حروف
که بر رسم صله باسم او اندر آن مرتسم شد که دیگر گاه باز در خبر با خبر بکنند آنچه
بر کاینات کالا ولا   لیس نیم روزیست را تمام دیت بلیس ما به اهل
آن جهان نیفتی بر نهند با در پیش الخبش و آنچه حسن و کلا که در حقیقت خطا بی
حضرت حق اکسیر حالت آنچه چنانچه حق عنایت بدو رسانند
از حضرت راه امر یکنان فلان از سعادت قرب و آن گاه خاص در رسید
در هوا احد کرد ای ابتی از حیات حرف تقرب و وحدت از
حقیقت حالت آنکه ترق مجرد ایمان و آن و ولایت الذی ظهور پیوسته
جمع الرابط از آن وجود اولی و آن در اثبات بینهایت شهی
ما سمعنا جمله گنجان جمله احضار و لعله اسرار رفع الکار و در بلکه
راه باوجه این گروه عیب بروه را در میراعی استاد جزیت تعانت و دور
از کار مستحضر   لیس طایفه بمنزله مداحات شد و نشان اند نمازل
مطلع و سند آوران چنانچه که در وسی هست باوجود احتیاج بر روشنایی شما
بر احوال خود و جمع دانش بسند بدانسته باشد   حول الارض
بندلا که اذ همه الطمعه و البشره لیجه ملک سایبان خواهش منزل ربی و رب
نو جنس را از آن هست با رضد الله   سر آوار آن خود را نسبت که

نخوتش را امروز حاصل بر عوض طبع نکنند لاف اگر ازین اولی اند که مکر و طبیعت

نیز بیمار گاه   فلان از ارادت لیکن اتفاق بحال باشم لیکن اسلاف چه تو پر جسم

اعطای چهار هزار دینار سالیانه ابدی ... اقطاع خسروی اظهار نموده

و مینماید که از آن و این اولیای ملک بر طبق انتساب باطنی سلسله امضا

و طغای از هم گسسته و از آغاز جلوس میمون تا اکنون سررشته مهمات این اعطای

سرمدی بانقطاع پیوسته   و حال با قدر نقد این چنان جاوید مبارک

قصد ازین هست با مکر ابنای سعادت یار ما بار جاری حتی بیاده ابر القاد

او آمر ای خود ای نمایند   در بحال امر و الای شیمی صدور یافته بر تحت

تولیت امر ساست اشرار و با سیالی سهمی و در امر معامله فهم و کار دان

اختیار نموده حقیقت او را معروض داشته اند اکنون به همه مردم زوال گردیده

فلاح نموده مدار نموده را سپرده تصدیق تسخیر مینماید   کارکردان

این سلطنت باید که ابداً چهار امر کمال بانگیر بر وبا جاری اوقات

دشمنی بالذات با شرار و هم رسانیدن طبع بیغور هر امر و کاوش کننده حقیقت

هر کار سوم نهایت شدت و الی و درشتی طبع مردم تسمکی را چهارم

نرمی و یکدلی با تجار صنعتکاران برازو و بر دوستان کم کردار این اند مید

گرد سنجیده شتافته بار یکی دست دیگر اتفاق سرکار است نه این

امر دشوار   ... جز این استطاع سبب غفلت

کند منصف ... قیام مهمات کارخانجات خاصه می نماید

اول

موجب آنکه امر واجب حتمی است که در حق جمعی از ارباب استحقاق

در بوساطت اتفاق با اسراف کار استقبال [illegible] که از حقوق خود

باقی بودند زواد کثیر از این رو خلاف بعض در اکثر دین و ملت

عادت یافته زائد بعض در ما بین دین و ملت خود راه داده

بیداد است که جمعی از ارباب [illegible] باعث اضاعت بعض و شکست بجهات

خصایات شده و کلیه قضایا بات [illegible] مبلغ اتفاق

و انعطاف و العوام و کثیر خرج سرکار خاصه حضرت از عموم معمور لو

نهایت [illegible] چندانکه منوال [illegible] بیرون از اندازه معادات

است در صورتیکه آنچه لازمه [illegible] داده اند لکن جابجا در مجاری

[illegible] و اطوار [illegible] می نمایند [illegible] وجوه مصارف

[illegible] عمده [illegible] از فرط [illegible] بودند و بعضی

باره و الازواید مرسوم [illegible] و محرمات مستمر جاری است

لاجرم [illegible] در [illegible] جمعی کثیر را البست بکمال

[illegible] بسیار [illegible] روزگار [illegible]

ساخته [illegible] همگنان برکت [illegible] گرفته همگی جمیع

[illegible] و [illegible] شاید

و [illegible] و [illegible] حلیه ظاهر

[illegible] بهره ور [illegible] سال الله

سپاه خاص پادشاهی سوار خاص شهی را در مرکب قلیل الکمیه السیاری تمامند
چه بصورت ظاهر است و در اثنای این صورت از حیث باطن دو میان
بد کیش همچو چه ایمن و مطمئن نتوان بود چون هجوم عصیان و شمول
هیجان با نخچیده صورت و دشمن دو جانب آن بی‌تحاشی باید که حافظ ابدی
عامه اولیای دولت خاصه همچون سپهبد چهار احتمال خرج و عدد و
ولینه بر اندیشان اگر کنید حال در آن بر آید — در معرض نشان
خفای کار آن خفای بنیان رقیبه را که همو کرت و نوالهای چون سپهر دلی
مباهات نماید تحامی نفس خود را بر وزراء و خود تعرضه ممالک و هیبه خطرات حد
باشد — چه ملحوظ ملوک ایشه امر بساف تعریف و همان و
قوت معرض تلف در آید — در سولا فرط اخراجات و عطایات
شواهد برادلیه دالهٔ اشراف اشراف و ولاة السنه لکر خواج
ممالک مقصوره نموده چندانکه کار بدان حد کشیده که خزانه‌ها [حاشیه: مصونه ... گردیده] و دیگر مدد
از ملوک ماضیه و لاحقه حالیه بار مانده خالی گرد — خزاین سلاطین
و اندیشه درشتی ایشان در نسخ خیالی اگر چشتی بر جای بلکه دولت خسر باشد
کیسه تمر که ثبوت اموال پادشاهی مخالیتان است و سایر ریعانا و
برایا در مرتبه گنجوران ایشان — موجب نعمت شهی را که به خبر و
حقیقت کار است — بنجه کاوس عجم او در بلوس است
هم آن ولایت را باید تسلیم تصرف و تقلب چنین بود که منقلب گردد

نکردیم انتهی توضیح این توهم آنست که وصول این غور سهل باشد و دلالت

با صوف اوهام موجب تمیز صنعت حق است کما هو حقه از ماهیت باطل

کما هی این تحقیق آنست که بخت خود بر وفق علم خود برآیسته و در سینه

شمایل نمایند و رغبت برار رغبت با کراه بر متابعت امر حق داشته بود

باید قسم سالک جنید که همکار در همه گاه بمتابعت حق مایل باشند و نه

تقلب کالبت با طال احتیاط بیهوده از عروج حق سر بر تابد

قلت و بطالت ملال با وجود کثرت عطا موجب کدامین علت است

باشد ضیعت حرانه الور لاتحکس خوف و ارتجاع جارحا

نباشد با بکه کم و بطالت کند و عطا بسیار کماید اینجا بعیر سزا و ارباب مال صد

اقتدار از اهل آنکه است چه کم و بطالت و بسیار عطا باشند چه نحو بر داوان بر وجود

در صورت عدم اسباب فتح هشت حج الجانب مباشد با وجود امید حصول

در عهد استیفای همه مواقع خود این بر معنی در صورت استقلال منتهی از

و تحصیل عدت و آلت حالت و اوقات آن مفقود بلکه ممتنع الوجود

است بخیه و همه همت مقصود از جملگی ترک نیستها و بقصدها

از همه معتمد این بنفقه مید ارند بخیه لکه ما که خوف و این در ساکن

اطراف بلاد حال اجمع و حق و جهات باده کرد هرچه راه

در بعضی از اشعار اعلان و اظهار همت اجمعه نموده بوجه اخفا و

استدلال بر دو المتند ارند تا امر اسم و بعزت این الی الصوب و الیه

عمده
با علم و لد
اندوه ...
... رود ...

رسیده کرده و از زوال ایشان لختی دور داشته باشد و جهد بجهت موجب فرقان

محتشم را الضعف و وهن قوت و قدرت و شکستگی رای و فسخ عزیمت

منسوب شده آمد و بدین سبب آوازه انحدار و شکوه آل گرمی که دیگر

از دیگر وقایت آن شکوه نمودن که این ... الی ... انتشار

تغیر شکل ازانکه ازاله این صنعات ... آگاه ما کشوده از ما ... نماید برکار

در ازعجز و ضعف ... ساکن نموده نموده پیدا است ... ایکونه کرده از ... تابه

عجز و ضعف ... نمود از عدم معرفت راه چاره و ... روی کار

نتیجه موجب نموده اند که ... عالیشان واجب است

بر خصم ایشان ... کار هم خصوصه و در بعض از احیان ... اتفاق

شده باشد این ... ولوازم ... الملت ... غایت عالم و رفاه تام

ملوک در طرق ... با عوام و خاص ... واداده و در همه

حالت ... و ... اجتناب نموده ... یکسان را ... مقبول

در رخصت و صواب ... اختصاص کرده باشند بالحکم وجوب ... نموده

مقتضای عقل و احسان است سهولت ... و بعد ... یکسان

دشوار ... رجوع و درجوار ... آسان گردد و راه ...

و ... برسد ... ایشان ... کار ... باشد

تحصیل که منع ... طلب ... ملوک ... راه ...

واله ... نمود ... ابن التمام ...

از جانب ملوک اولیای ایشان رغبت و فضیلت دلگشاده و خواب ناکرده

خود گشاده باز بر روی مصاحبان گرم حجابی نیست بها با گشودن درهای حاجات

عموم مردم گشاده و رعیت بیک نظر راه خوض بسیار خصوص اولیای دولت

بسود گشاده اعدای ملک و سلطنت بجهت وجهه لعرضالی با قدر کمال و

سانی گران باره منع یار قلال فقیه از کمین مشورت و اطلاع بر اسرار

حالی نقاید برهنه ازین روبرو از ایشان خودمنی سا جدا ایشانه

و بنایی ایمن است که چون این بیهوده بکس مردم الهی بر خلاف نمود و ظاهر مطلوب

وقتی بر خود متحیر است این صفت از مردمان با حکم سلطان بود بر

طبع بزرا خود اگر از ایشان غالب شد بر آنند قرار و الحاز روی همگان چون

و علاج آید بجهت صلاح اندیشی ایشان اطمینان زان باید

بنیت مرحمت الصنع آید و شنور العافیت مر هر کسی از تستاری حاصل

با خود لوا برالعام عام و حزان مرتبه و مرعوض مرتبت ملکی باد در الوس همگنان

حاکم اولاد و اصحاب ایشان را در حیطه حمایت و حوزه رعایت خواهیم داشت

ایشان بعد برگاه این حرفه حلیه در منتج همه لرقرار و اصح استقرار باید که در شرح حاجات

کم نماید این عوامل خواهیم بود بر اینکه از یکدیگر احاطت مبنی و

حوت در حبس خاطر اخلاص اندیشی و مستحق سوختنی بندارند و هی زرگرال

در ما زمان عقیدت چو بندانه اندیشه لرزی لفو برم آرند

از ثبت و الکه گشتن و گشاده بدانستن اولاد کور سولان شمایند بعد عدم کن

شبهه نیست هرگاه کاردانان با وجود استعداد و استحقاق تربیت خداداد احتیاج به
سایهٔ مرحمت ایشان است چاره بخش و بخت جاوید نشان است چه جمعی که
در منبع از مخالطت و معاشرت بجماعه فرومایگان که بهره از تربیت
ندارند همه با کبر و رعونت و فرط جاه و غرور زیاده بر مرتبت نهند استحقاق
مرتبهٔ دولت و اعتبار نیست
بالتجربه ملاحظه نموده احوال
مرد کاردان را که نشان داده شد ناممتنی این ابهام است حرمتی که به احد کاردان را در عرض
بوضح
حالت تجربه او ظاهر و احوال فرومایگان روشن نماید و در پیش نهاد
والی را امداد و اعانت که موفقیت است عموم اهل دولت خاصه اولاد ملوک
را نیز بعد از آن لازم است چه با مردم اصناف مردم را اختلاف طبایع
همگان از قهر و غیر و ضعف و قوت و دنائت نماید مرد کاردان
ولایت همالان که مانع حصول رتبت از علو عزلت خود نقصد استقصا
استفسار می نماید مردان کار و مردمان عمل دار بمنزلهٔ آلات
حرب والی دولت کارزار که ... یکی را بهمه را در سر انجام کار
با تمام تمام کار باید از ... که مقتضای مصلحت و فرط صولت بیند
در آید و مدتی مسامحه در عمل را به مقتضای صلاح حال در ساخت ایام
استراحت ... در نگاه داشت همگنان فرو گذاشت نماید و در صور
ضرورت استعمال ... و مستعمل بوده از کمال اکرام و احترام کار
فرمایند به صورت حال الترام ... و جرائد ... تقدیم

حشود و لشکریان متعدد و لطف خاص موقع مرکوز است و قصد

دستور صاحب تدبیر صاحب شامه و شمشیر محمد بیگ وزیر یعقوبخان الحق

والحق که همه مراتب ریاست لیاقت سپهسالاری شایان از وکلای پادشاه فلک جاه

خورشید نشان مالک ... ارکان خلافت للدین الکریمات صاحب قران

ابقاه الله با قسم جمله ... لیکن چون معهود از جانب والی ...

یعقوبخان در امور جهانداری و انتظام مهمات معامله از وفاق و اتفاق ایشان جدید و بدل

سبب کار آمد انتظام احتیاج با فراق و لوث اغراض و خلاف و نفاق کشیده و مدار

کار ملکی بر کار آگاهی مدار در گذشت و بمواجب فرق در کار از احاطه دایره

انصاف بیرون بوده بر طبع فراخ گشت با کار مهمات شاه تنگ ... بر سر

همه جنگ رفت و بالجمله از طرفین بجهت اظهار مضمر و کار انداخت کینه

الکار و فتنه بمیدار جنگ با آنکه در هر باب لشکر محاربات کوچ و قلت

واهل وفاق با آنکه از انتساب ایشان بودند بحکم الحرب سجال گاه

بغالب و گاهی مغلوب می‌شدند و خصم یعقوبخان در مبدای امر در برخورش

سبب کفایت با دولت خواهان بدایت کمال تفرقه حال و شوکت

ایشان را داشت و بعلت نفاق مشتت مجلس از همدستی اتفاق

مرد لشکر و قرار نه مخذول و بود ... چند آنکه بعاقبت از فرط جلد

تو هم بیجا از جا در آمده از این دولت و از نجابت ... بدر الکی محمد لطف نبد

وچند گاه در شدنگاه داشت و هر دفعه در عرصه جنگ رو بشکست می‌شد

میدان گشته در آنکار آورد و میان یکباره کار از دست مردم او

اضطرار با طلاق او ملحق نشده زیرا که علما و شعرا او را طلاق و عتاق
بمیان نمی‌آورند و بدین دلیل لذیذ متین سر رشته اش را ادراک نموده همان
بدیعیت مکرمت و حول مطلق العیان که بدفع ستمکاران نام می شد
ابطال خلاف نحو و لمعات اسم او نقش الصرف را النحو در آن
اولاد همه نام و کام مبتنا قبیله بهر زر که کار السر دارد او حیث و لحواه
ریا بان مراد سوی کتاره خریدار باد و لحواه سر چشمه رایی تحریک رفته
چندان محرک گشته به مجالی او مکتب شد که اهل عالم حیران مند
را که در فنون بدایت و نهایات متعلقه بوراث بالی معلم اولات
مجنون لم معلول و مثلث سبیلات مجملاً چون آن حرکت با نجار
لاست اتفاق باد و لحواه که خود را جواه آن دولت لی و ام نمود
چنین و صع اتفاق اقبال و این امر مکرر رو نماید و بر وفق المدارک
عدیم النظیر ترتیبات ضرب المثل در فنون کلام بر آن زاید
دیلوکلیان عزیز که اهل الان است صالح راه بدایت و
طریق تحقیق و تمیز و مسدود است و این راه خود العزیز سلک
ملوک صارم منخرط مبدا انتها من اللروح درشته ممالک الله
معانی جان و کیهان این گفتور ست با تیز تنبیه سکنه در بهمن احشا و
در موسم کرما تحمیه بعیه ما بحتاج زمستان و سایر فصول و در که ابدا است
و احترام اهل اهتمام تمام مبذول داشته که اکابر در آن و بعد از آن جراید
و سنه اهل الله که تعالی و رسته نجار لعو کدر ابده محا و خلاصه نام لم اتم

۱۲۱۳

دراویزند و بارخیت بدای نثار نشد بندر فیروزی عزت وده آوازه نوشته بجای
علاوه نصب نمایند و باحتیاط قیاس بکار رفتها مید اکنون چند است که با من این سنوه
معمول معنی نظری سبولا امید او انکردون کردن چگونه جرا مدوی ر
روان رنگین الحامد لا للانو سمارک ابالالاوک و هلک
یا در میان خواسته اوکارست للکی رمد میت قلال که مسعود بسیار
بحجه کتب راها صوق استمار رفته لبرالاسته طاهر بکوشند با خاطر خواهش برا
به تحصیل حسنودی با حسنودان خته وقطعا با سجاها سر مایه حرستدی
ورضامندی خداوند و مولا با بندگان حال و عالی ابو بند لحقه
بحجه علت امر والا با ستقاط [illegible] لال لرد رحبه علیای عد للن صبع و رفته
بمار رسیده خود را مات غواعد للصاف [illegible] سا هر اله
توهم لسند مت بسکوک لحراف محجوب در محفوق حصول قصا با طراقه او راط
جمعیت و بعضی موجب وجود الحی و الهام حق [illegible] لعول است میبود
مرغ ال صفاها ای معذرت خواهان برگاه امده برات دمنت خود
ارباب هر کناهان [illegible] بدان مواخذه و مطالب است و تحریر نماید و هر اکه [illegible] بود
مدو همت منند بهد ابنوان وکار کنان خود میداند بعذرا و بوجوه عدیده
غیر موجه [illegible] لست وچگونه معذرت [illegible] مقبول
تحوال [illegible] خود بالت [illegible] مقبول الا [illegible] بخواند تواند بود
انتهی احوال این موقع [illegible] مطابق [illegible] باهمت

علیهم السلام است چنانچه از امام ابی عبد الله از امیر المؤمنین علیه السلام روایت شده

حر دیات غلام که موجب قصاص صاحب خون مستحق زیادت از دیه

او موقوف که وارث عبد اند ... الا که نه قصاص ... مسموع

بنعیدال مستحق یعنی امام ... مسلم مرد را الا ... بسیاری و سید او را قصاص نموده

غلام را مجوس ... در روایتی ... الا که ... للاعضاء و از روایت

حضرت امام ناطق صادق علیه السلام نیز منقول است ... سید را لکن

عبد قصاص نمایند و لیکن معمول فقها بر ظاهر حکم کتاب است

حیث قال النفس بالنفس خلاف آنچه ظاهر است که از این ... باب

و منافی است به امر و همچنین اخبار متعدده از جمله روایت حضرت ابی جعفر

علیه السلام است که عبد مامور را اعانت از زید و سید امر را مجوس ابد

لکن اه دار ... و ... حریت ... را از ... است ابد

مر ... الرق ... عادت ... و ... جارت ... عبد خود را

با خیار ... و ... محبوس ... در ... است

با وجوب ... صرف ... و ... لازمست

موجب ... از تصرف ... اعمال ... و استعمال مال و ...

سلطان ... صحت در ... ظاهر ... است و ... دیگر

از ... بسیار ... و ... اعمال ... از ...

... و ... بالغ ... معتدد ...

۹۱

لاجرم نویسند که عمال و دیوان حرد رصحیح حکم و دولت بالا آرد و
نشتر افتد بالتکرار استعادت که بر نهایت سبک و انسان و
بر و بسیار و سوار و کران بواقع بعادت بعادت و واقع بعادت نماید
فلان عامل باقی بهالی سرکار جرت الثبات و نماء قبلی باقی
ندارد و محصلان دیوان کار القاضی جنس بروید مالک سرقه باشد
از باقیات و الحال بر خلاف کاووز از کار اصحاب کتابات سرکار
دیوان در تحقیق حقیقت حال بود وجود عدم مال و نماء بعضی باقی
وکاغذ بحال آورند اگر این مروبه سهمت و وقوع شبهه باشد احتیاط در کرسنه
بجانب خود نشکند و از حاصل اموال حاصله با موافق بهما لک سیع
از و صول رسیده تصنیعه صله برد و احتیاط نماید
و فلان سکر که در نهایت دلاوری در کارزارهای مخوف خویشتن را
بر قلب صفوف دشمن الخذول زده بکلک ظهور لوازم بخدمت سرکار
بکار می کرد در دولا بعادت معهود و در محرکه حرب لبیراک نطاق
رفته نقیان آمد بحسب مبلغ پنجاه هزار در سهم تقدیر سهم
مرحمت عام باقیام او رسانید و مرسوم سهم او آورده البیان مقرر دار
مذکور او لمد ثانی و احوال و بابده بمت و الا تجوف ان ورد نسبه کان او اوقات
... ناید هر جا امر نهی و بعرفان ... ... العمال الماء اجبار
و فرزند ... ... تا عیب ... ... الحرف صعات

لیکن در بعد استماع قبول کنند احسنت و دلهای بی مهر کساد گشت فرط
دروغ‌گویی که از فروغ احسان و فرح طلب ایستاده و لکن صاحب سکه
بی اصل و سر سرعت زود اخبار معیار را بی بود چند لیکن انواع
استماع خرافات سخافات و راهی بی اطلاع بر درجی قروزی گف و
ابرو پاک کاربران جدا کشیده اند خواسته هیبت چنین بار را
در باره بلاد و عباد و اصلاح بعضی بار را بحکم استحقاق قبول
دیوانی فلان سمو ... روشن لر خواص بعضی ملک درستی اصلاحی
سرایین که سیاست که نوشته یار از عیوب بعضی مادر که اطلاع نمیدید
و در از آن پایان بسته بر فلان و امکان لاجرم که میکوشد و با آن
و لوازم این درج این سامان سبز و لکن اگر در سیم دولت و ملک و در
حد المقدور میتوان چه چنین میان فلان به خوش‌حالی و ...
و ازدواد لا فعل حاجات که چشم اختلاف بعد ارما و قدس
راه یافته و طالع ملک فلان اجلال ماند اثر بر وضع کنت
الهام است که با رتبه نماند و اعتبار سرمایه یار او بود که ما
اعراض کامل در مراتب خواهش بازداشته کرده و مصلحت در ابد
و لقد گشت که ره للاولی توجه لالاملال از این تمک سبب شوری بار که
وزن محیط دولت تیره گشت بحکم انتقام فلان سالار را با وجود
ظهور کمال مرتبه اطاعت و القیاد معهود در اعداد الملک نقصان و نقاد معتد

داشته آید   صلاح کیست اندیشی که از فروغ سخن روشن‌تر باحکام صحف و الواح والی

و نهایت بی‌ارتیابی و توالی بوده و اجلال دولت حیا و تجدید طمع می‌کنند و

در انصرام کارها که در عهده اهتمام او شود بی عجز اعتراف و نداند از قصور

امر مرجوع بمثابه عدم لیاقت است که روا نیست از آن امارات مرتبت و مقدار

او در لباس اظهار تجلد اقتدار امتناع نماید   و هرگاه باعث خسروی

در باره فلان سالار باشد دل از نفاذ و امضای قضیه لوامع بمثابه افتراق

شئونات احکام والا برانگیختن از قیام و نهوض آن عذر نماید و از آن رای

شدن و آمدن رو بحیرت شود می‌آید   لکل امر مستکثر بعد کثرت

حوادث و عوارض وکرائه المشتاب و منو باتکه سال و احوال ملک نماید و

حرکت بحکم علاوه بر عظیم نقاب می‌آید بایده بعضی آن و لکن فی تمام و در

سلک امر و اشتغال آن که بسته نیز باز و قناعت به بمجالسی   عجایب

آن از خوش در تحقیر او تمام جد و اجتهاد و مکثر تو اولی عمارت و رعیت

لن للاسلام احکام بجمله بمبلغی رسانیده که محصول از ارتفاع آن افزار

مقدار معمور سایر صوبات مرکب گمی شده   دم نقد

مبلغ بالضرور از درهم بصیغه صله آن صورت شود ه ندان کار آمدن

و الصاف سازند و بر سر تصعیف بر سر عوام مقرر او تعزیر اید و به قرار

و قرار بعد از چهار شود بدان با جهت بوشته و احکام احکام سابقه

لو کشانید باکمر و لوح مربوط را از معمور بمعموره مذکور ملحق او ندانسته مونث

ے عرایم

جنس آن عمارت لود بجا با همه کار عمارات و بیع حال و سایر عمارات قار عمال کرده باشند

نسبت کند لهر حساب حالی با حاجات ملی لعز و الا باستیصال

فلان و الی و استیفاء اموال کل لو بروجه مشروع در کمال تمیز و کفایت و

دلالت استیصال صندوق‌ها قیمه موجب خرابی و شیوع ستم سلاطین

عین التقدار الحکم و موجب انصاف تمکن و اثر بعث معروف و اجب

است که در بنیاد همت بر تحقیق صلاح عالم و احکام مصروف دارند

اموال خاصه خود و عامه مردم را از فساد عالم بسوی صلاح آرند و کامند

نیز ضرورت که اموال فسدو بین اصحاب نفوس شریره موجب

فساد از ترکیب التفنن و جلب [illegible] نظام اتفاق گردد [illegible] تقوی

خیره ایشان موجب دفع ضرر مستقبل و مطلوب ضرورتست که ایشان با هم شرور را

از صرف در اجتماع اسباب الفت باز دارند و سعی [illegible] و لو سلا

در مصارف صلاح عامه خاصه خوب چون [illegible] و مجالس با مونس [illegible] و

و اندران صرف نموده هم کاران ایشان تمام با صلاح احکام جملگی با را زند

از چه راه حکم جرم بعداوت فلان [illegible] اصلاح

و آنکه [illegible] گواهی [illegible] صندوق نوشته

دشمن [illegible] مجادله [illegible] و خبر عداوت صاحب مستلزم

عداوت مضمونات اوست در صورت استلزام [illegible] مجموع [illegible]

[illegible] دشمن شد و دشمن خلق خدا [illegible] و دشمن با او [illegible]

ضابطه و فارس السلطان لازم داند فلان درون حجاب بیرون (لاد)
در این درگاه برای تحقیق حقیقت مطلب خاطر خواه آن سواجی لازم رقه بود برخوب
شهادت لقاء تحقیق و نسبت تعلق قلبی و ایتلاف کرت العدد (سبت)
لعماض عین الرای ظلمه نموده و نسبت اخفای سمتهای کی اکون اکون انکوبه هند لاد
ظاهر تیار که روابط طول داشته آن نسبت صدر
ذایت در دار ذبالة اطراف مالک سجت شرا و الست و (اوب)
من جانب السلطان مسیح بهوت بیمار و خلود دار بجهه وجهه فرموده
در لبت ملک سیاله رسی کمال نسبت دولتهای مضرب سالک را که نیز این
کنده بیرون رفتن لو لا منش جاده رهنمای ما و جدا لیکن کردن از
بیروح بهوا رها انهر لعبرالی توقیع الست چون موافقت بودن کلطع (بوغ)
ازمولات بحالت حکم خود لازم داند از راه متابعت مقتضای
رضای ما و دیده بمشورت صلاح لیدن مطلب خود فرو کرد (دست)
بیرون رو بند راه دانش ما دیده نبدا است کرد بتبلیغ فرموده

فرزند
ارباب و (اوده) ... و سیم
... هنگام ... دیگر
... (بود) و ... فقط ... و ... بر
... بود ... لطف ... بمطلع ... حال
حکم از ... کی ... بود
بر (رسی) ... بطلب ... بحواله
...

می آلاید ابی تیش ال الهام ا ثبت ایکونه ظرب ناوال ام بر دفع شبهات

لیات نزاع وجدال سلوک الامالیا سیر ایکه اگر در رفع وبلیت وعاز

گی روا شمونه آنکه می شود بدون رو و وقف ویاد وال آنها در بعد او

او را معدود ولاد و امحوق عیر بکت وبلی بدان کرده و

بر انیه از معاشرت معاشر محال کو صلاح جو کشته از ابعالیت افراد توحید

نقره نفوذ

کهکاری کرایت گلکه بکوه ما

از ارضاف اعضا امداد وحفظ ولحاد ونمات

بصر و عمال عقول تو امور و وجود بن تن ولا الولات در ابتن تحیره

دولت عطانان درباره موحب صدور از [illegible] ولاد اره بیتفتو

ولله الحمد تصویر ابنکار از اعمال که در اواه مبنی نیز

بسیار که کرایت

جانب کند تلاه ریس دات سکان صدره مابدار مردم ابعی گرمی بعث اتو

جوکل از باب کاره زمینه جواره و ولد دو نور جسنار

ترمیمی حضر اطلب بقم راه اجتهاد کتاره او

وبمواره از ایجار استوار بروت صادق بمکیو رفته و نمود ابله احست در بیت

دستار بن بعیر مستبیار ال موبن را از دیت اله در راه بلی خره دار

للاه استیاره مراد بر سلوک سبیل قطعان طرق نهاده

ببحه فعه آمد عالی بندل ابواب افلاک و ارباب صادر سید

بتوفیق ما راه رد که ده خود ابهی بعیر خول ار محلوم العاه فیه تقدیر

مراد

لبنب

حد بود

واطه

دلش خسرو را چندین گاه در آرزوی فرزند که چون موقوف و محبوس صحبت بود
ملکه امید بار وصول و ادراک حصول محروم و مایوس گذاشته در ضرورت
ارزوی وجود مکافات [illegible] با دانش جان [illegible] نظارت بعضه
بدین مایه بیند ضرورت [illegible] آن جمع متقیان از همه عقلا [illegible]
[illegible] باشد هم با عزت [illegible] ارجمند گیاه [illegible] لعل و در [illegible]
بی پایان [illegible] سبب گردانیدن او [illegible] خوار را با هوای خود
[illegible] نوع است که [illegible] مرحوم [illegible] قیمت [illegible]
پیمانا محروم است و [illegible] القاهت و ملاهت موسوم [illegible] گشت همت
بیشتر همت [illegible] طبع [illegible] و القلب [illegible]
اقتضای [illegible] خواهش [illegible]
[illegible] جهالت باشد و از علم
بالعلم حضرت امیر المومنین علیه السلام [illegible] العاقل [illegible]
و قلب الجاهل [illegible]
[illegible] مراد [illegible]
[illegible] بنشیند [illegible] باید به [illegible]
[illegible] بر خلاف [illegible] مشورت [illegible]
[illegible] جز الله [illegible] با صلاح [illegible]
[illegible]

[illegible]

هر نامه ادای بر جوارح و اعضا حرکات می‌نماید کو حب الکم بحر انهم املاه خوانند
و چگونه آید احوالات مو جب جرأت با همین تمکین ها گویند در حال ما
ولی حروف قافیت لکه و یکد ادای موافق لیعنی مأمور است در ب یک کلک
همه ازین لطیفه قبلک یعنی های نوع کنیت در بنه اگر آوردن کنی برابکند
دنیا های حکم خاقانی شروانی همین معنی را معقد نموده معنی است زهای
کته ادکار برین قسم کشته سر بحهدار حاضه که های سنگ گزیده
در حبس های از ان فکنده است سبب آنکه کار شهی های معنی زرد ف
راه عامه معتدل معتقد اند حیث بر کاه قسمت لدی باعث فزونی
بر زور معمور باشد بر آنچه پاشاهان در ماده عطای عطاهای مینی
زیاده بر سا بر رعایا و را های نخواهد بود باعث بود انکار است چه
مبادا در وقت داد و دهش بمقتضای البشر ان اجرا نمایند آن زیاده
در حق همگنان نسبت بکاه نظر بر سر کذارد از ان بمحافظ ما گر اسکی کنید
بچه موجب فلان مرا انعام رفت الله اگر بعض خود بحساب نظا کماند
با آنکه بکفایت شهی بر لواز انحصار روز دوگان شده باشد در بله جمع
زنحیار سنجیده آید و واسطه که او دو مهدمه اسباب تر صدا داشت
ازانکه باشاه سوی اهی بعد ازین بوقوع انست که سنجیده بود ارادة
هم روزگان رفته دید ما و خود خندان سا هراله لرزه ... نکار لکاه
... نسخه ... ما شاه ... خرید ... شاه سوی ... انهی ...

زنی و

لیس مراد صاحب رسالہ صاحب نظر از تذییل این مایہ گرامی قدر و فوز بدارمات بالاتر

لدلان از آیات دربیہ کہ اعتبار اعضا مغیر میدارم نفثۃ الخلاف

السلم فیان الحمد لاعظم و مد اہل الشہر و ... اعداء اعلا شہر رضیت

ارتفع مدبر ... ابد ... و ملت ... جاوید ...

حنر و لی الک ساں لذیہا لحرنسا ... استقصار مینماید

نمرہ و دیگر لدسکان اہل او ولادت ... بتحقیق کرار و استمرار حیات

مقصود ما ازین امر حر اسمای اشیا بالقار ... سرشتہ اند

ملک ... لیدکان از اولاد و احفاد و ما ... بعد ... یدکان حیات

حاسہ و ... در ... بجا اقتدا نماید ... اقتدای انبیاء احود در

دیگر ... بعد ازین ... در عالم

برای حواہ ... تعلق بابدال ... و حواہ بدون تعلق بدلال روح

راحت ... ولادت ... سرور ... دیگر ... تابع انبیاء و نوح در

... درت ... چنانچہ اصحاب ... و خواص ...

[illegible]

لذا ... جہت ... و ... اصحاب ... صرف ... و تعبیر ...

وجه آنست که چون این گروه من اهل التعزیه بیان بعد از مرگ یکی را از ایشان در حق
بخشی صیت بود که خیر و خیرات ما را و اوراد به نیکوی برد تا که این کسان بار دور رستخیز با فی
ماند لهذا اسم الذی الهم بستیزند از حضرت [illegible] ابد و [illegible] الکا
به نیکوی یاد نمایید و همچنین نص از الحکمه است خطاب علیهم السلم [illegible]
در حق کسی از ایشان معتقد و ضعیف [illegible] بودند هر یک [illegible] در
موافق با و از ایشان محامد بشنیدند و [illegible] جمله الحضرت [illegible] و در حق
آنحضرت [illegible] ختم کنند و بگویند چه کان علیه الرحمه کذا و کذا و
لست و لست و [illegible] الخصال [illegible] جمله [illegible] و
این امر ایجاد رفع [illegible] مجلس [illegible] در
اخبار مخبر صادق و [illegible] شهادت [illegible] در حق
[illegible] موجب [illegible] است [illegible] حکم [illegible]
سقوط و وقوع [illegible] ساقط و مواضع هلاک [illegible] و اعتبار عاقبت
کار او بد چو [illegible] باشد [illegible] این حال [illegible] و
الله [illegible] و تبعیت [illegible] الکافر [illegible] علیه [illegible] این حکم قطع
السنه [illegible] عاقبت [illegible] فلک مبانی [illegible] و رویت و کثرت [illegible]
ناظر [illegible] که باعث ضلال دنیا و [illegible] القرار
[illegible] علی [illegible] و ضلالت [illegible] و تبعیت
مبتلا و گرفتار [illegible] و [illegible] قطع و [illegible]
[illegible] ضعیف [illegible]

لکن چون جملهٔ دریا و رود آنکه ابر از روی نظر ایشان اند در صورت کثرت و
لیکن در حقیقت از آن یک قطره است همان یک نسبت ما و جود آنکه از منابع اصل
فیضان آن نعمت آن وجود است بر این طریق که غبارات عین العیان و جودها در
ظاهر سر حباب است و در باطن سر یک حقیقت عاداها الله و لنا و لله مفهوم نما
از سخن حیرت و حالات مجلسیان شکوه حروف نگارنده صورت و معنوی
آنکه عبارت است از غیب و غیب حروف فلان سؤال مردود است بر این غرض است
در بیدا لم مایه است ظاهر در حضرت شهی از حیث از دیگران فات و آنکه
دل‌ها فلان از لرها اعتبار در آن الواب نکو شش و نیز و هستی معنوی کسوت آید
وا این غیبت آنکه عکس همگنان در صدور این امور از کار فرموده آن
بواسطه انحراف آن از لسفلی ما و انحراف از خود ابروی او لیتی
وضع این توقیع هم آنکه خبر لطهور نوشته که از جنابت این از سؤال
سایه‌اش مثل ده است و دین انحراف تحریر نسبت لاجرم بموجب این جریمه تو نظمه
ابن عم خاص الصراف الطایفات و النطاف عنان رعایت
از جهت حمایت لعجز بموزدیم و از راه وجوب مجارات بملک بادی آتش
خاص لعوه ترک نکبات لبدو و فروکذا اشتعال عنه خوض همگنان
تو این اعراض ممالک حجاب غرض او مشاهده و مصالحه فرمودیم
از سبب تقدیم فلان با کیسه که او در زر ز جهر ما خلاصی و آل منما بد تحیته آنکه
شتوه شتوده ملک او و سیر اشراف تقدیم آن البته آن بعد این توقیع

زین وجه است که مفوض بدان گردیده اقدام شیئی را تقدیم فلان باب است
با وجود عدم باعث و حصول مانع از فرو مایگی و هر و کم مایگی نهاد و فقدان
اصالت و قلت حالت بد منسوب است حکم العظیم المحقق و تقدیم امثال
احمال جلال و فضل حاجت توقف و بالفت انتهای تحمیر و تحریر
از تند و بالمعالی نظر املا حوالت مقتضای تسمیه کریمه حروف در نزد ایشان کرام
اهل کرامت محمول است اسباب تعجب همگنان و زین ماکر هاوده نیست گردد
است لکنه متعجب شود مند زین دو امتثال متنی
این تو مع سماع بدین سیاق قول شود که این ماب الاب بدین امر
وبهم
رعونت و احجاب للفع تا بر او الست و بحب لک کرده و الس تروه
جز بی ماده لعابت تعجب او عوض سماعت لعلی پسندیده زین فرود
و از خود پسندیست اگر بالفرض محال جاری بعجب جزمی منشانها ستر ایه آسیعجا
از خود پسندی لو عجاب است حکمت تواند بسلاط ابو الاعوق بی صد
خندان خواند بود موجب مبتلع والعباد فلان صحبتم قرارت
والی بعد از عوال حذف ریاست صدام و سیدیت جسم با وجود ابتناو
اسنادان بر مبنای کمال و قوی و انعمامی صیت لیست لطف
نمود لعالجه مد موتست از عقد العشق بقی غیر از آن معترض بر کسب
در حضرت خیر رسائی نهشانیک لو لیست بروز بعض از دام الکلاق ملبوس
از بعض وجه و کبه دیرینه شود ثبوت ستر لعواصی حل مات عدک

خسروان نیکو سیرت درویش چهره را این تعداد ظهور آید در راه کار خیر و رعایت و داد

و در قول اگر گوهر لذر یا باید کرد و لا ابواب [illegible] ار اقبال

شاهان گذشته آمده بفرموده اند و تقریر کرده که از ارباب این مملکت رو نموده

و اگر استقبال حق محض هیچ مستوفا نموده آید باز از رعایت وصول کم گردد حضرت

بار اهل مذکوره بدان [illegible] رسید سلطان عبد اللطیف دین واحد

ابن الدموادد ابد انعام وصالح کار نظام بسبب حضرت حاضر وافر حق

دولت باز بدان از جماعت بعضا حکمت کامله حضرت العزیز کار کی خالت شاه

بعموم منافع و مصالح عام و عالمیان مستغرقات نیتها در نیابد افقات

بود بعیت نهاده اگرچه الجمله حضرت بایع و جود فائض الجود ارشاد

نیکه دلیل فرموده آید هر کار پادشاه و [illegible] کثیر

[illegible] باید از ان [illegible] یابان خود جدا ماند براینه وصول خدا [illegible]

طالب [illegible] بکنید محفوظ و محو [illegible] اگر کید اعدا در ضمان [illegible]

بحضرت مصون و محروس ماند بدین دلیل قطعی [illegible]

[illegible] حکیم کامل از نظام [illegible]

در امور [illegible] نظام [illegible] عالم و عالمیان [illegible]

در [illegible] عالم [illegible] مدور [illegible] عالمیان [illegible] شاه

علی الفتح آن الم نافذ بجوارح لسان از قضا علاج حیث

تا غبن المستقیم از زبان ما افعال موقوفه لعوه مالخور البحیه لعم

از الا سخنان بخود از الی ضرر عالم او عیش از عیت لکنت التی تح التی نمایت

الی شر اکثر سبب سخنان در وسع تو وسع بی ناسبته در از الی حراوات الصالک

فاد کان الصلاح لعلم کال بکت بد و از سنبل الرنیم منع حقنه الکرالے

جر اقسام ضرر عالم الحواص و حکام کتب رسید   الرحه لعه الکر والله

بقوه بنا حتی و بت بعروق لان والے از التصدع الحالی ملکی و خای

سرکار بوالی بمت الصندلی رقه   بسبب اشتباه او از انفاد از تعمر

[illegible]

ضعف و فی بس الرقدرت و مرادات بعد الحرارت مانع

بموجب البرار و رهان و اجب الاعتقال ز بردست جوش فی نزد حیا

موجب لعرا فراط سرزش و شلال دیر زمه متعمد بر ان

حگادر راه ان و الحد لا خیر و کجال تمارت ربان الاحواض و

حقه نای   حلاطه او بالالف اهل البعض حفظ تا و مشاهد در

لطبی و خفی موجب الرشته ابد ... حاشرت عوا امر شی العو

باظهور آن مخصوص ماکه بتقویت مذهب و تقویت عدم اتفاق می‌گویند که خدا
نخواسته که ظهور مذهب حق از آن وقت دید و کدورت صورت صفا بوجود
باطن نخواهد شد بالمحاله دلائل ظاهر شد در شناخت الکهف و سنت کبری عالیه
جستجوی و تحقیق که ما دلاله بجائیه نحو صدور امر مطابع بالعدل والاح
شرور و ایصال اقسام کمال شد از افعال فرموده اند
بسبب آنکه جزا جاری و مرد امر ما را از بسیار اجبار و اکراه باز دارد اسم
از جهت فرموده اند که جز فعلان محسوس از روح خوی جانب شناخته بتحقیق ما نوشته الحق
ان اتفاق و کثرت ماها اختیار حوادث را بگذار و وفادت اسباب بر
آن بر عباد بر راقت و رفت اختیار نموده و ابکونه بالعالمیه که ای ثابت
سالک و مسانیه او آمید تحت آنش عام التحصن به این که ازراه
فرموده اند که شیات متولیان امور عامه دولتین خاصه منصفان دولت
مظالم را ترک کنان نیکان در مجالس احکام خود از همکیان ضد انسبند
در زوال جستی خودش از جزم الامام ستمگار طالمان مظلوم سماید بهند
حقیقت این حکومت است که احکام در اقتضای ایمه الامام موجب قطع طوق
تحصن و تحقیق اصول اسلام و ما یعنی المعانی و کنه المعانی باعث تعلق و
آن قلوب و اتحاد است که بجه دلهایند در حوض نبان
حقایق زبانی حقایق میان الوالعه آمده که شیات خود نماید تسمیه جمیع
دلیم قرب و عزور قدرت القرآن و اشباه خود نکهدارند

بسبب آنکه از وجوب و جوه نقص نعمت بهم رسانیدن جود و رکن و ابقا قید

در بیان این ابواب لعل خسروی سوال نماید خصوص او ابراز کند کام

نوعی صلات مخصوص فلان المقرر کلام نماید یعنی بتی این الیام که در

آن ایات عطایا رایض دلگاه خود پیوسته بر روی همه رعایا و برایا نماید آشت

ابرار الطاف مرحمت مستمر و شامل حال بازماندگان و احفاد

تبار ریگ و نماید بادر بهره فلان خمول بعید العهد اقراض و دیگر می‌باشد

تواسطه آنکه او کلام را در مقام کار کی زحاف و الحق این یعنی

چون از لاف بازیافته کار پیر دور داوان گروه ارو مندان گرو دار الغرض

جز گفتگوی لاف و گزاف رو می‌نماید و سوای خواب هیچ در مقام خیال

اندر و امر بی نعمت علی با بدایه نیسان بهار الموج در جا از همه جور پسند و

خوشنود گرداند   نتیجه سبب موجود آنکه فلان قدیم الخدمت سزاوار

نهایت مراتب و برکت لنفی او فلان شده ز بس که بیدار

واقع شده که به رحمت و مکرر بشارت زمان ز آلاف بارنا وجود عدم ظهور بعضی

که لیه لوازم اوامر آن او وزیر ادب بر خشم کرده آید   نتیجه آنکه

رحم و خیمت بس ابواب نعمت بر اشفقه برب ماوی خود ابواب

ازاند اشارات مانعلیه و الا اینجا نعی چون از حیز ابقا باشد

و کوان در معنی اشد لوازم کوانف در مقام مراتب دمت

له حقوق اعیان و نعمت حقیقی چون الثبات کام لا محق که له لوازم و احاد

لا و اجبوالی ... بر تقویت نعمت غرائب و جهان و دولت کده آسان

رتبت با تحفه بدر بر اندیشه که خواهان ان دولت عقلیت وند

از موجب این فرموده که بر ملوک کبار با او هیبان اسرار و الغرض جواب

اصحاب سیره و حرص واجبست ... نموده می شود لیه البعض ربان

این معروض بر صحیفه است حقیقت کردن وال ... ه در جواه کسوف نقط و خط

از سر این فرموده سهی ... باز دار نده بر عامه ملوک و خاصه پادشاهان صاحب الام

لازم است که بقول آسرار مکنونه چون تیر را مانند بقوس ... نفس چون اصل او بدان

طالع حسب سعی ... حرص و طمع و اصحاب ... شره با احتیاط تام نمایند آن نیز

سر انیعی است جواهر اسرار عظیمه ملوک ... با عث حفظ ابدان و نفوس و

اغراض و هوس ... ایشان ... اسرار ها ... سایر اصحاب

دنفس کرده با ... و اسرار اولی والی ... تا اسباب ... طبع ... او لی

بر ... رفع ... دنیا ... فانی فروخته نگرده ... بجهه دلهای فرموده آید و ا

که بیانه تاج و ... در مرتبه موجبات ... و ... و تعجبات ... تبه ... ر

... خالی نیابد ... بی

و للدار ... شیر و البلاد

... کار در ... کار ... هم

... با نظر ... است

بحکم این نسبت که [illegible] قضات [illegible] و مقدرات [illegible] هندو کلان

از این رهگذر خود را درگروه [illegible] و ... بضرورت [illegible] هر دو

بسی حالات در بسیار ... امور ... ازین رو کارها ... و رونق ...

روزگار [illegible] ... از موجب این امر ... که فرموده آید که ... حزم ...

ذخیره کارها ... اعمال ... و ... منسوب ... و مناسب ... کارها

در ... بحث و ... حزم فرموده آید ... در راه

حزم واحد ... که ... ملک ... احوال ...

... کار ... و درایت ... با صاحب ...

و روش ... و استعداد ...

... واید ... که ... حادثه ...

و ... کار ... و ... وضع و ...

... صورت ...

... [illegible]

در ... مقدر و قضات ...

... کار ...

ناچار ...

با ... که ... و حالات در ...

باید ... که ...

در زمرهٔ ارباب [illegible] قبول است بسیار هر روز خواهش [illegible] دولت [illegible] از ارباب
دولت خسروی [illegible] آمد از [illegible] العالی [illegible] و آنچه ملک
مراتب استحقاق داشت [illegible] و سخن روی همواره درباره [illegible]
خیانت [illegible] [illegible] [illegible] بوده
استحقاق [illegible] [illegible] و جوب استحقاق
مبذول [illegible] صورت [illegible] دولت ما و [illegible] خواهش [illegible]
[illegible] زینت سبب [illegible]
[illegible] بوده [illegible] [illegible] درجه باید
[illegible] ثمره [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible]
[illegible] ضرورت الضرورت [illegible]
[illegible] وساطت [illegible] و وسیله [illegible]

ومنور است از اقبال جهان بقیه هم و توالی اولیای دولت متوسل بعنایات ابواب رحیم و بقای

دیمار کل نعمه و بقای حاجت احوال آن والی مدد نیست تیر کلام زینهار که است

امیر دولت الله و دست کاره فضلان از اصحاب دولت صندوق های قیمه بر پایه قدر و امکان او

از لجه همت عمر و برازند و دست فهم نیست و ارج المقدور کوتاه فرازند

از راه نموخ برخیه او برمراتب علیا وصول بمراتب جلال حصول

برتری پایه صاحب بالادست نه درخور پایه لیاقت وارش بالا براکه لیکن پایه

ترقی بسوی بار دولت اظهار ترسل درایات قدر و مقدار دولت و اکرمیت

نقل مراتب سلطنت علیا از درنظر بیش بالکم دولت تو عمر بزبان حقایق

ابراز فرزوف استفسار دیگر آن لمعه متمایز بحسر و فرموده آید که جوام

ملک دو علم بحص و فور اموال و کثرت خزانه است مدنی ولیکن

با وجود اموال و کثرت خزاین و دانش و محتاج آن که جهت چرخ

مستعد و موید ملک بعد لیقی بعز رأیش توقیع استیسر بافت به بار احوال اعداء

واموال بهیچ وجه از استحصال حسن و دانش برو جهه بکمال مزینست

چه این دو از جلیات الغدر موید و ممهد اساس ملک فصل و وجه

مراتع عالم آید از رعوض مقاصد و موجب افاده از لطف دیا لوا

اصلاح نبات ولشکر میشود نامزد معیق لطافت است مرطابق سینه

درهای اصدار فرمان مضمر نمود که مفهود وزیره الوالیت از عجب بحیات ظاهر

مفتوح مند الله که مسدود بحکم موجد و اوقات نبات کشود اید

لاهور

فرمان [illegible] بنده [illegible] باید که [illegible] وزیر [illegible] سوی [illegible] و [illegible] مستفاد

در دولت [illegible] که [illegible] ملوک آمده از خصوصیات

انها [illegible] ملک و [illegible] خصایص [illegible] متوالی [illegible] این [illegible]

[illegible] استکمال طاهر و [illegible] سعادات [illegible] از [illegible] پادشاه است

[illegible] سعادات [illegible] ملک [illegible] از دولت سعادت [illegible] ملک [illegible]

حسن و قبح کردار و گفتار دستور [illegible] و [illegible]

و [illegible] حسن سلوک و سوء [illegible] ملوک [illegible] موجب [illegible] قضیه مرضیه

خردمندان گفته آمده [illegible] وزیر دانا و [illegible] تا [illegible]

ناموس دین و دولت و [illegible] طاهر و باطن

خود [illegible] معایب و مفاسد باشد

بلکه موجب [illegible] فرموده آمده [illegible] ملوک [illegible]

انواع [illegible] موجبات [illegible]

[illegible] رعایا و [illegible] مطلوب و

[illegible] مرغوب [illegible] مطلع [illegible] حقیقت [illegible] است

[illegible]

اسباب و حالات و واقعات ولایات پنجاب حصول میشد بحضور [illegible] والای وی
والعیاذ حدوث و ظهور در وقتی الامر [illegible] موجب طلب و رکنا [illegible] جبت
ربط و ضبط عشائر لدو طلان و دربار گاه پیشرفت کوار اسقاط ارباب والا و دربارات و
الابرار اکثر والسنه آمد از سبب رای [illegible] لب زوبت تسبب لوت
زیاده در ممالک سور بر کمال ضعف و قوت را در پای پیشرفت کارهای سرکار
زله و فاخره خدا که از سلوک بات [illegible] او مواد نوع و بکثیر از اقالیم
نهار و ضیاع و محصولات کثیر بلاد و افاعی القطاع بدرفته
عامه داد تعظیم و القدیم قبلان با وجود باعث ترحم و تمیز از قدم لطف و
کرم گوهر توفیق دارند احوال سر لیف و مجد جدید سلطان بار ال
منزله السنه قدیم اثبت برابه قبلان و اشتباه اند امتیاز اشرف
دیر رای بار آمد انبهی میشم موضد [illegible] مراتبه از امرا و دلیل [illegible] خواص
و مراتب اف بنت در تخفیف تشابه و قطع [illegible] تحقیق
و سراغ کسب الجمعه گوهر مرتب خوب میمر بکلا دار اشتن ملکی حدود
خردمند برور سالیکی پایه سرافراز راه المعقص و مالک [illegible] و
خصایات ملکی و اف بیت به اول جلالت لیق قبلات کرد این مجمع
دائر است مثال ساز کی بهاشا و الانک بهاشا بعد خویش [illegible]
بنفس عظام حدود اعتبار است از بعضی منضما کمالات بلکه و آن سلسله
جز بر کرامی بالاجتماع ستی بوده مشغول اما و بهتر [illegible] گذشته شمار و لک

عصا ... صاحب ثانی ملک ... است که ... الحجاب اطراف و اتباع

و کرات ... مبتلی واسته و گفتار اوست که ... هام سودت ... و علمه

الکرم و الا فقد ... اشارت بمعنی ... نموده حضرت سلام ... امیر المومنین

مطلوب علی بن ابی طالب علیه السلام انجا که فرموده للاشراف ... شرف

للسلطان یعنی ... است که سلطان ... الادب ... الوصف

... علامت گفتار ... و بقولی عبد الملک ... نحن

... من رضعاه ... و من وضعاه . الصبع یعنی ... مراد ازینکه میگوید

... باجبان ... رفیع ... را

که ما ... و کذا ... وضع ... فلان بار ...

... خوانش ... شنوه ... کرده

حسد ... ناشنیده را دانسته ... شیدالله

الکرابن ... سیئات

... یعنی ... در عدم اظهار و اخبار

[illegible]

لشتها دارند [illegible] نقو بدانند که مسئله کتاب منع

رحول بسپید بدان لیسید است از دب ونیز او را وجوبی مکاتبت

دربیله اظهار بلایت حضور لعات باشند   فلان علی بدانکه طغیان

ماده تعصبیان باید بر کشف فساد ترک طاعت قیام نماید بلکه بقیمه حالح ا

ازالعه بعد وخروج امر که بیرون میشرالد   فرمان باشد با نعام و سران

برادر فرمان بر سرچشمه طغیان شور و شر است با ضد اتفاق مثلا باعث

سر بر آید اسباب [illegible] راه روان ولوح نمایی کند   حوال فلان باشت

مهار [illegible] کتابت بعد ان رسیدن نکرد امروز طلب راه بار و نکوه

سنبهی رفته است و خود از ول گرفته حاطر اکیده [illegible] نماید

نها مهار روان داد مید اند که مولان الکار رها [illegible] زندگی نارا

[illegible]

تاندازه ملک را بندلت ولها بحانات مفتوحات حضور العباد

بحکم العمال فرمود فوج بندلت بد لازمه که سبب حوادث [illegible]

واهمال العمل را رعایت حزم واحتیاط [illegible] و تقدم

لذا عنان اولیست لعقد [illegible] صورت ضبط

حوال حوالی [illegible]

صدور کوه لدن [illegible] مانع لفعه و سمر [illegible] دلم حر الهرام لی اندلق

اورا کوه [illegible] ثبت والله تعالی [illegible] اولیا

و لدن الطاف صدیده عقد [illegible] شده [illegible] لورالعرو بالعه [illegible] راسی

کولعقد الصحبت سر زمین بارزون بامکار لعرف ادراک [illegible] الطاعت و العمال کالاند

و سرزهه خوبت [illegible] ماند و هی عظیم و ضعف قوت وراساس

ناموس سلطنت عظیم راه می یابد هراکه [illegible] جهد لسجل کی مرزوم حظیر

ونیز کاریک آن [illegible] سهران [illegible] واستبعاد [illegible] لبنیاد

[illegible] اساس [illegible] رنش رایح آید و کفه [illegible] روش رایح کماند

جمهور عوام عموم [illegible] حق کف خواص ملک را [illegible] خواص [illegible]

[illegible] بعا [illegible] شرف [illegible] اعوان [illegible] اسرار [illegible] مینداید

بنها معلوم [illegible] کتب [illegible] هرآنکه [illegible] خود محروم [illegible] ملک

الت و [illegible] اعلاء [illegible] ارباب [illegible] داد والی ولات

ارمند و خواص [illegible] کثرت [illegible] ملک [illegible] ملوک [illegible] بعثت

حسب خسروان عهد ماضی سلاطین عصر باقیمانده والی [illegible] هرآنکه

[illegible]

و مثل خوش [illegible] ... محبتش زاده

کرده بهبود [illegible] تسمیه [illegible] فتح [illegible] منسوب [illegible] عالم بالا

ملکوت شنیده می‌شد [illegible] قطع [illegible] اهل [illegible]

طرف و العاقلات [illegible] که [illegible] شهر می‌دادند [illegible]

[illegible] در عهده [illegible] دولت [illegible]

بوده در [illegible] مستحقان [illegible]

[illegible] فتح [illegible] اصلاح [illegible]

[illegible] ملک [illegible] ملوک [illegible]

سلوک [illegible] طغیان [illegible]

[illegible] نقص [illegible]

رسیده [illegible] نوشته [illegible]

[illegible] حیات [illegible]

[illegible] طغیان [illegible] می‌دادند [illegible]

از صحبت [illegible] خبر باشد [illegible]

[illegible]

[illegible]

برین معنی [illegible] شهرت شوار موضع بر [illegible] عهد قدیم و جهانیان [illegible] اعدا اورده

در لباس [illegible] صلاح و فلاح و الهیش [illegible] ملک [illegible] علت اعدا نگردد

باظهار [illegible] معنوی و صوری از ما نسبت مالوف محبت [illegible] دولت اورا

مردی باد در حور الوالع استظهار و اعضاد [illegible] ارکان العلیا و اتمام کار

مهر کل لند کان قدیم العهد [illegible] عزم خود [illegible] موصد

دیرینه کرده با وجود آنکه شهنشاه [illegible] اداء حقوق صلاحات [illegible] خدمه رفاقت

ملوک [illegible] اعظام تقدیم نموده حضرت مهر کل [illegible] اتمام [illegible]

سابق بیاده با وجود نقص خدمت [illegible] لاحق [illegible] نکرده [illegible]

برادرانه [illegible] متفضلان مرسوم آورده [illegible] در [illegible] سابق

بملکداری [illegible] نمودیم بحمد [illegible]

ملوک [illegible] چون [illegible] طول [illegible] صدوق

موجب عدم وثوق اولیاء دولتین [illegible] و جد و جهد [illegible] در مجاری

[illegible] مصالحه [illegible] نگردد و یک [illegible] گوشته [illegible] آمد

[illegible] جمع کثیر [illegible] با وجود [illegible] مقدمات وفاق [illegible]

[illegible] دولتخواهان [illegible] خواهد بود و [illegible]

[illegible] اساس مصالحه و معاهده و موجب [illegible]

خواهند و در صورت [illegible]

باعث [illegible] شهنشاه [illegible] و رضا [illegible]

عمده از جمله آنجا بات [illegible] و جهت

[illegible] مکرره در کلام بعوض آنها [illegible]

ما نوشته اند قولم صحیح باید [illegible] عنایت [illegible] مردود

در سر اولاد الف [illegible] و اشباه چون [illegible] پادشاه

در آنند بهوده سماجت و اندازند [illegible] موجب [illegible] این امر مثلا

در هنگام وقوع در مثل [illegible] شماتت دیگران در باره او موقع

باشد و بدین سبب مقصد و خندان نکرده [illegible] موجب شهریار

الف [illegible] تعریف و تقدیم حروف الف در حق جمع [illegible] و ماضی و

مجد قدیم [illegible] مکرر و الیه [illegible] در بیان امر مطلع نظر دور

ما الفت که در ماده امتیاز [illegible] بیشتر تفصیل داده ملامت

[illegible] بار ما یاد [illegible] دوستی [illegible] حال [illegible] واضح [illegible] دانسته

باشد همواره در مجاری کلام [illegible] حروف [illegible] نبود

در سلم توصیف [illegible] و [illegible] تصدیق [illegible] و استعمال [illegible] زوال

ند

[illegible]

اسند نمودند اعراب الف نیز [illegible] زبان مبادی [illegible]

راجع کرد بعضی [illegible] همه [illegible] نیست [illegible] ابن

که ظلم مخزون متکلمان که حرف [illegible] مذکور [illegible] اسند مبادی [illegible]

شعلات [illegible] بعضی [illegible] احتمال اصابت [illegible]

نمودن شعله مبادی [illegible] اصابت [illegible] شعله [illegible]

نجه دلیل [illegible] مال چون مخزن اموال [illegible]

[illegible]

بلی [illegible] حالت [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] ظاهر [illegible]

[illegible] اخبار [illegible]

[illegible]

[illegible] اخبار [illegible]

توضیح تعقل این توقیع اینست که صاحب زید بالی مبرهن گردد ارزوی [illegible]

وکونه [illegible] اکرام [illegible] و جواه و نهایات فلانا [illegible] منه بقیه [illegible]

ابنای او چندان مسامحه و مساهله در معامله ای رکه باعث بعد [illegible]

ابنای اخبار را اما چرا بدانچه در راه شرفت کار را روشن [illegible]

چنانچه رقعه رقعه سرگشته اند و مردم نهایت اخبار الشمت [illegible]

چندان که کار انشی بر اهتمام گشته در نحایت او متهم دکر باید با مکر حر او بر ایکی

واللاالبلاغ نماید بکد لیم دلمایات الکر اوقات [illegible] ملوک را

در هر بسط و والوالت مختلفه منسبه و زاله رعایا مرجست الوجوه والصلاحیت

و واسطه اکه را انهات آن الی ملوک در باب الفقیر راکیده است موجب افتراق

اسباب صلاح و بساد رعیت و بعایت رعیت بعمر السلاطین حرب کیب سلاطین

توجه این توقیع اینست که اول امور سلطنت ایزدی بعدد و دیگر وجوه بند [illegible]

ومالی و تسعیب و نقیض جهات سیاقد عیب و سیاس بیهما العمر مهمات است و

همه رعایا و بر ایها وات سلوک طرف الطاقتی ملوک امرت [illegible]

نحیه و جه قرموده اند که لرای ان فلان قلت و مکیال او در است سبب انداتعی

لذخیره و در عوض نهان خلات علم مرموده اند چرکه مایه کوهر و کان [illegible]

فلان از سپاری بسحی ی صرعه و در ارع بلان آو نیزاست

و واسطه الکه ربان حوف اظهار نموده اند ما در کعبه بزلن امر کعبه لوتوقیع نحی

درباره او لر کجاب لعانی تعزیه دلهات او محی قبل که کعبه نود بم از مسبع

در دیگر رساله که حضرت سید الصادقین ... در بحر الحجر ... و اظهار نموده

[illegible] مصلحت فرموده اند ... عیش و ابات ... [illegible]

توضیح این محتاب است که افعال و احوال عارفانه در حق فلان الطالب گوید

و جاهل کش سوی ... الله و حشم و ... که خطاب حضرت ... ان

الفم العوده اصحاب و ابنه یا است لو را اصلا یا صلاح ... الی

نوار ... اکه تعلم او تعلم ما تفاق لوصاحبات است ... توضیح این الهام

حضرت حکم ... عدم الصلاح حالت فاسد المجمع مفاسد الطلاق لو بیت

بر الطلاق ما نسخیر حساو نقل ... و دی آو ... المکتب منازل ... سهی ار باد سیمی

نفس حو سواهی رو الی توجه این مرفوع است ... جیر دل یا مانع کلی

افراط منباب و انحراف حسور الا کسی این صراط حرم و اخباط ما عبرت

نبرایه ... و جا نبر افراده ... ما فیت ... تعاب بعیده السنه آمد و منداند در

ورا ... لطر و تمام ... بنور الشاعر و دیده این طویل آنور را با ... تیندچه

حج و منداین منداند ... لازم رود ... و دانسته خلاف ... نسبه عادت

... موده می شود ... حیز ... لطهار ... و ... مادر سرا ابر

... نسبها ... در الغنی ... و ... افراط حواس و صلابت و کدورت

شنوی ... و ... حش ما فراد کرده ... جمع ... ذرات ... ال

از ما جمعیت ... السلسله ... ان ... کسند که ... بیمار خواند ... وقت

و تو ... خواهان ... در هر صورت خواهان ... همه ... ما کند ... ایمان

اطمینان [illegible] و قوانین دین و قواعد دولت ابد توامان [illegible] سرو[illegible] ممکنات

[illegible] با عنایات [illegible] رایج [illegible] خواص الحوالات دو

حیثیت سرانجام مهمات [illegible] احوال کلیه ممالک [illegible] بار انجمن

الحمد [illegible] فایده [illegible] و [illegible] فرو گذاشته کدام لعلیت

[illegible] از شاهی [illegible] فلان محتشم را در انجمن [illegible] نیکو

نکرده اند و [illegible] خواص [illegible] اظهار امر دولت کار

امور [illegible] و معاشرت ما با در خلوات و رسوم معاشرت [illegible] ما و خاصان

نموده باشد [illegible] استحقاق دیگران ما [illegible] جانی و مالی

در مهمات ملک و مالی راه یابد بر موجب قول [illegible] و [illegible] جمله [illegible] را

در [illegible] درایت و کفایت [illegible] موجب [illegible] همیشه

کارهای سرکار [illegible] آید [illegible]

[illegible] جمله [illegible] بعضی [illegible]

[illegible] نموده و طمع در [illegible] مواضع [illegible] مداخلات [illegible]

[illegible]

ولایت

[illegible] فصل و وصل [illegible] عنه [illegible]

دار وطن هم ملک سلیمان فرماید بود ای جواب [illegible] فرماها شمه و ایش روش

با انجار نهایت نموده باعث [illegible] اسقاط قول واله ار

رتبه جواب مرتبه در ارتفاعات هبوط و انحطاط بیه کمال عروج نمایند چه باشد

این سبب که با وجود عدم تجاذب و ارتسام اعلی [illegible]

لتحقق و استعداد [illegible] علی [illegible] مرتبه کمال

والا انحطاط در نماید تا الا [illegible] مضمون [illegible] در اطراف

سالار با سلیمان [illegible] و ثابت [illegible] بقصد [illegible]

استغفار [illegible]

ولیت [illegible] طغیان او [illegible] نموده و ات

برف [illegible] او [illegible] ایلی او [illegible] بوجه [illegible] که [illegible]

مرتبه ثابت [illegible] احوال [illegible] او [illegible] بوجه [illegible] چه

لیل [illegible] کوه و [illegible] و الا [illegible] آن [illegible] نفس او [illegible]

برصد و [illegible] و طغیان جواب [illegible] بحر و جهه [illegible] نموده [illegible]

سقوط [illegible] و [illegible] که مرتبه بعض و [illegible]

[illegible] مرتبه [illegible] [illegible] و [illegible]

[illegible]

از جهت راه امر ولایت حسن قدر و کیفیت احوال تحقیق بهم انضباط قبه

[illegible] نمود راستی احوال و کیفیات چنین است که قبائل اکثر شهرت و ممالک می

دولت بهادر به دو دسته فراموش کرده و شیوه مخاصم با سپاسی چون بسی

با سپاس [illegible] کرده   بسبب عداوت فلان والی از عمال جهت

موجب اینست که محال ولایت ایشان با شکسته کار عمال از

توقیت سلطنت امری بایسته برداشت و خلل بعوارض اشغال به فساد اصلاح و

ورود کار بدان مقید گشته بود و از موجب مذکور در نموده عمال نیز نموده

صعوبت مهمات به سبب زار خود ایشان کرده بلکه بجای اشتغال مصالح

عمال متفق کار کرده و در اصلاح فساد و عمال لوا اصلاح محکم

لیکن با سرادت عدالت عمال که جماعه عمال بهر راه اسراف شده از

در حرافت ابتدا کرده راه و کرده با مکر موجب عبرت بسیار مقدار شد

از فساد و اصلاح و سداد بار آمده ولا بناه کار رعایت تنگ گردانید

بجه سبب فلان از انقیاد ملک حسب الله ملک شهر اول ملقب

پراکنده بیخ و بن ایشان کنده شده   همان مهمات از حد او

بیرون میرا ده بدون فکر و رویت شایستی بعمل حیثیت [illegible] او بسته

رویت درحضرت بلی روی میدید لیکن راه سر باشد بر من لازم اول مقوله

محالات و ضبط لوازم و ابطال [illegible] حاله با وجه کوچک و بهره در [illegible]

بدیکونه حال چون اللهی بود   از جهت راه در نموده آنکه بهمان شمار [illegible]

[illegible]

در کارهائی که از خلل قصور و تقصیر روا نماید و از عهده بیرون [illegible] از اشغال ملک و

مال تدفع سرانجام او عاجز و کسل او در اثبات اشغال رود به نسبت

کرد نعمت حال و کارها که غفلت ورزند قصور و فتور در مهمات اعمال و امور

راه نباید داد   بواسطه آنکه در وقت بار کار تحقیق کار بر زوار

را بعد از آن بتمام اشغال بالکه در حال فرمان که مهمات بسیار جمع شود بقدر

در اشغال بصیر او است در ضمن توبیخ و تقریع بدانند تا بکار او و

خلاف در لوع اموال و اداء اعمال همگنان نشود   بعضی از خاص

و ارکان کثرت جواهر و فواید سلطانی با التفات بمنافع و فواید [illegible] حلال

و مهمات مشغول اعمال دیوانی بعامه نیکو توجه بنمایند   و بواسطه

اطلاع بعلم الیقین معلوم شد که همه آن العام و الطاف در سر با همه [illegible]

عمر دار الملک [illegible] بعلم و عمل او [illegible] مر [illegible]

عامه رعایا و برایا نیکو بنده باشند   [illegible] همه [illegible]

و ارکان خود و نصرت [illegible] در [illegible] او بالکه باشد   در [illegible]

جاه و احتشام [illegible] و [illegible] و شفقت حال [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible] خزوا

[illegible] خبر [illegible] و [illegible] در [illegible]

بسلطنت [illegible] و نصرت [illegible] سلطانی [illegible]

وحالت [illegible] بیشتر [illegible] در [illegible] و تلخ کامی

و تحمل [illegible] و اضطرار [illegible] حالت و [illegible] ملول گشت

همه [illegible] حالت [illegible] قیاس مع الفارق [illegible] و

نشان [illegible] و [illegible] تفاوت [illegible] یکجا — بکام در حکمت

[illegible] آمد و همه مشترک در [illegible] کائنات [illegible] و همه [illegible] منفرد

[illegible] خود و هم ما قسمت یافته [illegible] همه ممکنان و هم [illegible] منفعل

میکند دو قسم ما با وجود [illegible] در [illegible] در [illegible]

با وجود [illegible] در [illegible] در دل [illegible]

و هم [illegible] الاجسام [illegible] بشمار آید و

با وجود [illegible] همه [illegible] در همه کار [illegible] با وجود [illegible]

در دل جمع قصه‌ها و تنهایی [illegible] و [illegible] ساخته در [illegible]

[illegible] صورت و [illegible] ممکنان [illegible] بر آید

[illegible]

و بعضی [illegible] کند [illegible] نحه وجد بحد [illegible] و [illegible] الم

وجنایات موقوف بعرض حضرت در قبول آن توقف می نمایند [illegible] کرم ما

بتحقیق پیوسته در [illegible] اوصرف [illegible] عرض در راه ما العایت [illegible]

و اینکه به [illegible] کار وقت [illegible] بابه مکرمت [illegible]

و پایه منزلت [illegible] اوالست دولتخواهان خواص [illegible]

حضور [illegible] عصیان و طغیان [illegible] رقم دارند [illegible]

و لایت و ظهور آثار [illegible] هدایت و اعتراف صدور [illegible] و کرامت ها

در ضمن [illegible] کیاه [illegible] در [illegible] اجمعی [illegible]

[illegible] آمده [illegible] حضرت باری تعالی در ضمن [illegible] و [illegible]

[illegible] و [illegible] سپاهی [illegible] دفع فتنه

مفسدان و کسر صولت دشمنان و دفع [illegible] می ارزند

همانا همگنان [illegible] مملوک [illegible] ملوک [illegible]

[illegible] لازم بوده [illegible] تمام [illegible] و [illegible]

[illegible] بر وداع [illegible] جمع وجوه [illegible]

[illegible]

و مدها سا نه که از معانی جلا کند سرها با آنچه ... لعل ... تکرار

ر حجابیه لعل آب موده و کثر لعل جواب سا فیه و با نی جالیز الغرایس استفاق

للواقع معالی موده و لستقباسش بدلال مطالعه معقیق جات استراف

ر موی ما ک والله اعلام موجب للمرام والله دو جواه خنما ید

نیز تباه کار یه کام جمات عالمیه و فهوی ربعا یا و جنود برابا حاضه اکه از جور کما

ل تو یجال ابده که علو منطلم مرقند ر وارکاه حجو مو قوف و محبوس نمود

لذا لعل جواب محروم و ما بو لنس مید ا سلا حرم محرم لی جرات

مجلس و حو ب حمایت الجمات با امات از محبا ی عالی ر موجب الف و قت

بر جیدان جور دلکاه ملکوت و محبوب بوقتی ر حج با دا لشی کی ز بالکار جوی

ر البسیر از نور وسنان جوالی لعمات لعوایه لنجات ما که ز ر دوستان و نید

والا بد

جر جوان جوانش لکاری کی از لهان و لا ایدم دراست

کدسیه بولان لستیهی ر کدستیر از فلان ر کمی جولتی لخ ستم

طاهر از کم دیار لسار جات نحیمات مند بیر منقولت لعنی تو جیدلی

نو فیع المتر به که باطش از و سنی مات مملو بیر طاهرا ست ز تحقیقات

رباعی

... [illegible] ... دو لتی ... [illegible]

... [illegible] ... از [illegible] ...

[illegible]

بعد از ذکر الهی و سبحان و ... ترحمت نموده مدتی است که از احوال [illegible] آن مهربان

همگنان و اگاه است ندرج خاطر خواه گشت امید صحت [illegible] و که

محض محبت و دوستی و اخلاص عقیدت حسن ساکنت بخدمت مهربانی و [illegible] طاری

اضطراب و وفور [illegible] فضل [illegible] الحمد لله حسب المدعا [illegible]

توقیع المشترک حضرت [illegible] و مواجب [illegible] همه خدمه

برین قیاس [illegible] عطایای [illegible] مهربان [illegible] و السلام بخوبی

و توفیق علاوه ولایت [illegible] و وداد باطنی [illegible] خوانین و اعیان

[illegible] باید [illegible] و درین [illegible] خبر [illegible]

هر چند باید [illegible] الصرت [illegible] مبارک [illegible]

[illegible] از احوال [illegible] سرکار [illegible] رسید [illegible] ما را

[illegible] که [illegible] و [illegible] مال [illegible]

[illegible] المشترک [illegible] سرکار [illegible]

طاهر [illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] منتقض [illegible] و [illegible] العراق

[illegible] و [illegible] بموجب [illegible]

[illegible] و [illegible] [illegible]

[illegible] و [illegible] لا کم [illegible] زیاده بر

[illegible] و [illegible] احتشام [illegible] و خدم

برآمده و بلبالری انلرکا ممالکت و ایالت دولتلر وار ایکن بعد اولوب

اربعه یکدسته ایکن ریشتی مبلغ لعلک یعنی وکوی برابر

و بیمر عما والا [illegible] لحجه وجه اوات شجاعت وارب قبلی

وجهاد واحسان فعال والهای یرروی لستحقاق واستعداد ملک استراد

یافته اگر شکوه بده اطوار محاسن و محامد جمیله آثار السعید بده

دولت و ویمن لست [illegible] مرطوب نزیده ولوازم العظام واحلالت الله

دولتخانه اقبال حالحه حق نظام [illegible] حین ولعه فلان محبت

مرموده حسم ذکونه نسبت محکوم فرمانی فلان کنید نسیه بعد انکه روحکام

بجانرو الوده لبب لکه الصدد اعمال اوراق مسابقه و

وباستظهار لکی لدما ترلطهار مجاهد اینی لوبر این لوقع الستد

تولیت ولایات لسی ادراننی مایه سرمایه حضور بیلی اوسیده وقلب جواح

دلی بعد ادکر بکدستی علت اوده بیرب وید مسنی اوکردیده جیدا

لسبب که اطراف قدرت و بیک خوصله طاقت [illegible] را

ح اد اطراف انتظار [illegible] مایسر ماه لستیعاب [illegible] لاجرم لحکم

لتنزلات موجب وجوب [illegible] عاقلک عقوبت ایلاوب اعلاء سابقه [illegible]

زیردستلری مرویه راد زیر و زبر اولمشوده لحجه سبب ورضا

حقیقت حال بر موجب مرموده ایدر فلان [illegible] مختصر آوان [illegible]

نمایت و اجلال [illegible] واحسان الطاف با شده حمایت فلان بر لقصد [illegible]

والا رخصت سلطنت و ... ما کرده اند لسبب الحکمه ... حضرت

و عهد ایشان توضیح این الهام للمستنده ... رتبه ایشان فوق ایشان

خواهان دولت بوده و لخواهان ما نیست و در کمال حرمت ... خوبی و خیر ... است و لکن

لغافل سر ... باقتضای ... سر اندیشی و بدلکی ... چون کثرت ...

مخالف ... استقلال و ... و مغاوات منعلقه بر آن حصول بغور و ورود ...

از سر حد ... و استیصال ... حال نموده چندانکه تقبل و صاحب زمینه

بعضی از عرب کار اصلاح و ... نمکند صد ... این ارض را ب نور موید موید ا

بران ... که این ... را به تعلق کثرت ... العالمت ...

صله بدین ... و اصحاب ... بوقت حقوق در ... نموده اند

و این مصلحت ... حصول حسن ... و حکمت ... اصلاح دولت ...

نظر ... موقع ... خدا ... ناقص را

... موید موید ان در ... صوات ... صله ... چند

لسبب ... کثرت ... انسی کرد ... و ... سکوه و کله

[illegible]

و وفور مضار احتمالات حدود ایران زمین خصوصا بنواحی و محو و کشتن و تاراج
سپهبود کسور ایرانیان که اجتماع لشکر بسیار باهتمام حیلی محاربات ارجال
هجوم طوایف نامعدود از خزر و اصناف ترک و سقلاب و غیرآنها از روم
و روس و یونانیان و تاتار و چرکس و مردم سقسین و بلغار و ولایه و ماچین
و ولایات دشت قبچاق و بلاد حاجی ترخان و مسکاو و فرنگ و قیطان و گروه لرگیان
در کوهسار البرز که امروز بنام لزگی معروفست و این طایفه و غیر اینها
چون طوایف یاجوج از حد حصر و تعداد بیرون است ابتدا سایر جهان بوده جابر ملوک
ایران بجز اینکه ملک از هم باهمت رفع و دفع این گروه حرج نکماهی و صرف
نکرده است این سد متین خیالات که بنیاد زوال کیان و جور ولاة بالجمال
عهد ملک جلال که بوسیله اینست که از اغوار صد هزار مردم کار زار
تمام صلاح لشکر و کشت بی شمار و مهابت شهام ملوک ایران در این
نمایند از نام بلاد شهر ... ارض سپاه نهانید و لعو ارحیمت حلول که هم
بجنب و پوشید ... ساح و ادیب با مکار یعنی باعث زوال را اعتبار
او گاه و دولت و وسمی از رحمت دیگر گیرند و این زوال را بملک اکبر
ولی ملک را بلا این سد بر خواندند و در نوبت خسروی اولیه اولی
کار بعدم توفیر این باهمار سید و معامله لشکر اجاره بسیار مدبر در اکثر
با منظار رو در گشتند و کلک ... این جهت شهر جمی نکمال حماه [illegible] ملک
و کار لعلی و دولت از بنیاد بد سمکی که شهر بیان مطوق ایک قول
ملحوق ملال اللهام واغ بامن سد این ولایت بدایت [illegible]

و در علم نجوم بسر وقت بعضی ... علم ... این امر مجالست [illegible]

جناب ... [illegible] ... درکار ... [illegible]

بر ... [illegible] ... و ... [illegible]

[illegible] ... دو چند ... [illegible]

[illegible] ... ساید ... [illegible]

[illegible] ... ایک ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... فاصله ... دروازه ... [illegible]

[illegible] ... ترکان و بلاد ... [illegible]

اوطار ... [illegible] ... دروازه ... [illegible]

و بعد ... [illegible] ... طایفه ... [illegible]

و ... وقت ... [illegible]

[illegible] ... ترکان ... [illegible]

[illegible] ... ترکان و ... [illegible]

و ... [illegible] ... کوند ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

[illegible] ... کردیده ... [illegible]

[illegible] ... [illegible]

بمرتبه گردیده ... بر ابی همه ... راه برقه جز بهره و سائل محتشم

از مال و جاه خود بهره اند ... استی و معاملات از ... همت

ضمه ... را از مال و جاه خود ... ساید ... همه ... تو ضیع نموده

در حقوق ... مال ... ازمنعه جاه و مال خود که ... مال ... رسیده

به ... حال ... رسانیده و ... او که بحکم ... حلالات ... در حق

محتاجان و درویشان ... در حقیقت ... و ... و ...

نموده ... همگنان را ... مرتبه ... نمیدید از حقوق ... بهره مرطلی

نخسته ... حضرت احکم الحاکمین ... همواره ... رای

... قسمت ... نماید ... بحالت ... و ... عمر ... ضراوله

از ... خود ... گشته ... موجه ... نموده که ... اعمال

و اطوار ... موافق ... عمل ... ممد ... راه ... گردید

طلبان ... نمیدید ... که ... ابادی ... الف ... خرابی

بار ... بعد ... ولایات ... اتمام ... تعلق ... در

جلال ... اخلاق ... اوصاف ... و ... مساعد

... که ... صورت جلال ... عقل ... نموده

... طلعان ... بنور ... ایکر ... ا

... نموده که ... ملک ... ولات ... ملک

... ملک ... خواهد ... جملگی را ... تحقیق ... چرخ

... نموده ... توضیح ... بیشتر ... ختم ...

ز ... ن

از خواهش روی جوانان خوش شمرده ملک العلما ... احترام ... نموده
بر نامه بر طرق مرطومه مشهوره ببارگاه ... شتاب رود یعنی از ... بود
همان طریق بار گاه دولت خواهان در خواه ایشان موجب صدور امر والا
بدور موصل فلان از حضور درگاه جهان آرید موجب آنکه از ... ای
بحر ... و فرید ... عالی ... یعنی چون ایشان ... از ... ب ... رواق
در ... یعنی ... صراط مستقیم ... عباد
گذاره ... در ماه ... و الا ... و ... از ... بر ... جا که ... طریقه
قطعات طریق ... از ... راه ... مرحوم ... حضور ملوک
از ... وجود ... بلکه ... و ...
... صرور موجب کدام ... نموده ... فلان ... را
از ... دیوان ... در ... نموده ...
در حضور ... نمایند از ... بالکل ... ثبوت
احوال ... و ... جمعی ... و ... ار ...
... و ... ایشان ... استید در ... بکار ... نند

... و ... ... از ... و ... و ... در ... و ... فلان ... [illegible]

مبادا [illegible] شد آن انبوه طول اللهو و فوت شد که آید و زوال

مجرد بوال حسرتم بعدم خدمت بکلی حسته وان دا اکثر لے لیاں [illegible] از راه

بکار دور است و دوری گان ایکونه شکوه مهجوران از قرب الحجب حضور [illegible]

نعمت ضرور موجب سیع و حجاب فیلان حاجب از دخول

ترکانه حیثیت حکمی حاجت جسم راه لقای آن [illegible] مرغوب

ما فود از بار دلگاه محبوب دولت با تیر از راه و حجوب مجاز راه بهمان اورا

از الحجه کمال رعیت آورد از البهاییت اضطرار و اقتدار و لذات امر و نهی

و قدرت میسر بود از ممنوع و محروم باز گذاشتیم مرید و مدرک

حمروب الله ادعا مینماید [illegible] بهکام [illegible] باز رشی بار الله

و روشن باور آن و کمر [illegible] قید ببدرت [illegible] ملک [illegible] قدوم

میمنت لزوم میمون [illegible] موجود [illegible] لوافیض و قرب وطن و انعام همه

همک الباغ و اکشند الحجه و اکنم بر طوع عرض بساده حق تقدم بجا آوردم

لکن حجه لاراده موجود است مرات و کلام مدت و شرط صفات

ما بجال و اله ورسم [illegible] و اقامت ما بجا که و الحق بر طبق دعوای خود

حق مقام آوار نموده و لیکن ما نیز آور او در و تعبر لا الغرائب ما الصاحب

طوف ... صیانت نموده ایم الا موجب قصد و الحال [illegible] نبود

خبر و لال الکلام ماند [illegible] بحیث برحصیل وصول و تحمل حصول

از منشار الکواب مدح و تا نهاده للکه بیهند [illegible] بتدارک سکر و

الکلی [illegible]

سپاهی و ... و ... شوم لشکر از رعایا امید خود جز نبود ... به اموال ...

و کلفت عنایت حق عنایت ملک و مال جزو اوّلین برتبه

بیدار لان ... قبائل و چند ... مرکوم ... دولت عطایا ...

دفعه بحث مقصد در سهم امور افتاده و با جاه و چند ... کرت عافیت ...

برادر در سهم قرار گرفت و در زایچه سوم جلوس ... سهی ...

گیتی یار باد لبیت ... مطلوب حرز و ماهی در یکدفعه با صواعق ده ...

دو الف برادر در سهم ... و سواد دولت عطایا در ... مقصد لعل ...

کسبه در زایچه سهم لعل ... ملک بقرار دم ... و ...

اگر که ... لیکن ... یار باید در ... رفته رفته ...

خواهد رفت و درین حالت صلاح حال ... دولت مستدعی ...

درهم البخت قرار داده بفضل ... و بود ... قرار کام ...

پرستاران ... اگر کند ... اندیشی و کم ... قرار ...

در حواله ... در جناب ... تمامی مخبث

بالفعل و الا ... بالقوه ... یار باد ...

... نقصان ... امیدوار و السلام ...

... سرکار

...

... برادر در سهم ...

منول

واورا از جانب ما بامید ولایت میکولاس در ... خوشحالی ... رسید

داشته بهیچ وجه خشنود و رضامند سازند حسب نوعی ... این اصناف

متعدده ... جلالت و لامسای ... صنعی با خلاف ... طبیعت

ظاهر است و بحکم مخالفت ... طبایع کرام ... ملک ... لازم

موافقت بعضی از اهل ضرر ... کنان با وجود مخالفت ... معتقدات

نهاد و نتوان ... مثلا صلح ... مبرا ... ال

حرام ... شده ... با شد ... داعی

... بکرد ... ولایت و ... بو

... ملوک ... محض اصلاح ... و ... توان ... بوت

و خرابی و ... ملک ... عمارات بلاد و ... صدقات

و ... ولایات ... العدل ... ملک و ...

... نظر در کارهای ... معاملات و ... و

... طلبان و اصلاح ... که ... عباد ... بلاد

[illegible]

طبع و صحت ادراک شه همین استعمالات شیع و نفس بود اکثر نفس نبود افگنان

وحلاوت روان که و در بزم میدان بر دو خواهد و ما رتحایف انگور بکوره و

تضاد مواد مزبوره بضرورت مواقعت در تسنیح صورت روی نمایم

جهت رفاقت ملوک در سلوک طریق وفاق با مقتضیات الیقین متضاد و

ل با اتفاق متعدده در اوقات مختلفه متعذر است حضار بلکه از لا محاله

چندانکه قدرت و قدر امکان در طوق طاقت انسان باشد از مواقعت ابدان و

مزاج بر ضمن مقتضای صلاح و وقت و حال المبتلان دلت بار بندارم لا رضه رو

نزلان صدق بان رقبه مرطامرکی ملمه ملال سکر در من العلل بعد کلال کرد

وحال الکه بستر ابنوار انجی ورداک ه و اللابر نیمه سیر دادست

موجب الم است که از افراط استحسان بغوی در نیما با نور صدق وصفا از آنها

مسلوب شد الستماع ما و قلوب از التحریم حضور را و بعد نوع السماع قیوا

ابدا غنه تحه التحقیق و در حق فلان الحقر فرموده اندم که انه

الاره و بمنا انتال بالشوی عهد و قال خوانست لن سعادت

بجهة دلیلات نموده آید که بخطه ما درباره فلان الدعی ... با میر حسینی برآید

بجلوه حسن نیت خیرخواهی اولیای دولت باشد برین مرتبه نقش بسته

بدین وجه که شدت رغبت باطنی او با استماع اقوال بدرگاهی ما الدعی باشد حال

او ظاهر و پیدا است و خواهش و رغبت رأی وصول مدلت با اولیای این دولت

آید سامانات لیکن روی گفتار لیسن نمایان و هویدا موجب مزید و رغبت

فلان میوب الدعوی در باره خیر و تعصب ... ملایم طبایع و موافق

مزاج ... اظهار عدم رضا العلال محض خیر است ... با در رکاب ملکیت

لدیار و ها ... نماند ... برین وقع که ... این با نموده را

مرض ما داند ... از راه ... رود ... در راه ... نویسند خواهش او که

در مقام رضا جوئی ما بوده و با مید حصول موافقت بمعرض وقوف و جاه

با مراد ... موجب نقش البامر ... بجا نماند ما رقم رسیده بر طبق

این سلوک با ... و لعل که باز این ... الحال

و سمیر دوستان در راه نیکی یکی از استنایان سخن ... آید و ... الرام

[illegible]

وبعد از رسالم ترتیب بمار سید که این منتخب با وجود مطلبهای املای

اوراق بتمامی بلکه دار احوال ها را حواله بحواله بر دلکان جزو ہدایت تبیین

... بمید بود تسبب خورده میداد انبساط را احاطه را با نیدیا می ورسا برای اوقاف واوطای

روا امید ... بجهه علم مرموزه آید تصحیح یک از اولیا و دولت نهان ...

حدوث الکرصه و تواریخ اظهار ملال بنماید لغیر بغیر سیاق و حال بر کل ملوک ...

طرق و حیل رب الست در لوازم احوال صبحها طوالع صحبت و نعرت

رله ... و در خصوص حالات مرحومه هر چند دلوله و حولکار ... نسخ وجه

الاربعاوین و ... تو الی و ... الک صحیح و بوالی از صحیحات بیش انبولی ظاهر

ظاهر بسازید ... بواسطه لکه مبادا اولیات ما در وقت خطا بالبیب صحیح

و بعوات ان الفقهاء امر حدیث کمترین ارفق و رحمت وباب کمایند

انفاع بعد از اعمر انسکیت ... امر مبنی است که خبر و ب العطا باعطایا

والواصل والضعیف مباحث و مراتب بدیک ... بار لطر علاحظه صدور جمعی

مذکور خلل و بی وقوع با بیش مطالب الهی و رضا طار راه حطوط نماید

[illegible]

ومن آنکه در تخفیف و رفع کوشیده است واجب فوریت مقتضای [illegible] الطرق الی
دفع الضرر در آن روا داشته اند [illegible] منع از آن امر ممنوع است
چه اگر مطالبه او از آن در آنکه دفعه موافق بوده و در آن حالت
احوال الان مورد از برشتن و درختان در هر کدام موسم خزان
[illegible] بر آن توقع الست در صلاح حال وی همگنان دراز
همه اکثر [illegible] الحصار [illegible] در صورتی که مجموعه [illegible] ابواب اثر العلت
مرافعه ما جرا افتاده [illegible] یک دفعه تحمیل [illegible] ابتلا مجالها در
یکجا است [illegible] للاموال و سکوت للاحوال کرده و کرب و قلت و
[illegible] علت و رنج و [illegible] باعث هلاک و [illegible] ایشان بوده و از
کلمات [illegible] احمد بن حسن میمندی وزیر سلطان [illegible] است که در جواب
[illegible] باب [illegible] بوده الجراح جراح دواء ولد
[illegible] جراح [illegible] مروح و [illegible] علاج [illegible] در الجراح مولد
فاسده [illegible] سبب صدور امر عالی [illegible] فلان و [illegible]
[illegible] خون [illegible] کارهای [illegible]
خون [illegible] خون آن را [illegible] درست [illegible]
اعمال و افعال عظیمه [illegible] الحج [illegible]
[illegible] ناقص و معطل [illegible]
[illegible] لطف فلان [illegible] بحکم [illegible] احباب [illegible]
[illegible] تکرار فرموده [illegible]
[illegible] ضرور [illegible] الله [illegible]

لدی ارباب الخیاط الصنعت و ... لب بنیادت تقریب نوشته

گزارش دارد که بر صفحات و نوشتن تو بهر خوبی رای خود و

یکانه لفظ بماند چنانچه مکرر اسرار اللسان را باز للاهی بهای خبر الله بسا

نامه جلوس تحقیقات که همگنان مشهور نوشته منش کلک نمود

نخجه قلمات مرموده آمده بر خشم اولیای دو

نام جناب الذین و نیم الصفات والحوال والحب الدنی

نوحه النعم لیست که حیات و رطاهر کار الطهار دو لنحوانی نموده خود را

تبرا لیس و کمینما یاد ماند بنام خوانی را بر طرق ظاهر ازا نشسته

هر دو مرحله را بر دو صح و عجز بنام طلب مولی و مسلطانی ذوالجهاد

لبّ الطهار الفصاحت مانیخوانیم دو نوشته سر رشته اها

دلش برای ما ملک کریم ما کنیه ات لیل الصرالین لوقوع بر صفحه است

درصون بمکنان جرات تنقیت ما را در ممارت العام والفضال

[illegible]

حقیقت این نسخه اطوار لذیذ این امتحان و اختیار بیش بلطائف [illegible]

در برگاه این رساله مرا وقت بحث ساعت واحد طالع صاعد بموافقت روزگار

امید وار است که خود بکار حق چنانچه حق کار است ساعی است و آمید است

و نیابت مباحث دلهای اهل حقایق حقوق این دور و مید [illegible] **الحمد مکرر**

در معرض بیان باکبر و فر و جلال سیار حروف و حالات فرموده که در چهار

فصل است اختیار عنوان کار و اختیار سالکان کار را از

بران سرت از حقیقت این احوال میرود **مجلس قوت**

غالبه است بعد حالت قاهره باطنه از اسوره قوت تحصیل اکبر

و سخاوت این لال حرکه دو معنی قلب صحیح بعد دلی که از فرط جمعیت

نه تنها خود از بر تقوی بر آگنده بسود با بر آگنده که در اختیار دلها بعقلند

بلکه باعث جمعیت خاطرهای بر آگنده دلان است نوبتی بجام منتظر

نعمهای عظمت و انوار [illegible] الحفظ خصوصا [illegible] که در نور

جلوه نمایند و در سینه [illegible] در سینه [illegible] خوش [illegible] بعد

از ماه بس ظاهر میشود چهار [illegible] بعنت [illegible] حرارت این بکمال

و البنی و [illegible] ضرورات حرارت [illegible] کرواله فوق [illegible]

و حمام و مناصب ملات و الوات [illegible] رو فراست و مروسه

رجال و العرارش و عرابها **مجلس [illegible] در مجلس [illegible]**

ما را اعتبار مجلس [illegible] نعم و [illegible] ابر صاعقی لازمت

[illegible] فرموده که در احمد [illegible]

30

آثار روی محامد اعیان دولت و اختیار صحبت روسا هر حرف و ارکان و صاحب [illegible]

خاصه ارباب اراد و حکم که بهر وجه و بهمه باب مقاسیر این عسرت و این [illegible]

واجب است [illegible] تا در همه آفاق بهم سکت یابد این علوم اشتهار یابد چه در معبر

ملک او [illegible] و شیم خوف [illegible] این موضع است که چون در

نفس همه اهل آفاق اداره اشغال با امثال این علوم شریفه منتشر گردد هر آینه

در سر بار اوطان ملک [illegible] اصول دیگر و امثال استقلالی تازه روی یابد

و پراکنده دلهای مردم مجتمع اندیشه گرداند چه هدایت شغل ملوک الخصال

کرمه و جلال عظمه موجب جمال و جلال ملک و ملت می شود باعث رجا

اولیا و خوف اعدا و [illegible] می گردد باعث [illegible]

فلان و الا [illegible] که از [illegible] شود [illegible]

[illegible] دو [illegible] در مقام استخفاف

عظمت و قدر [illegible] عظیم شده [illegible]

[illegible] و همه [illegible] استقلال [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] در [illegible]

[illegible] حجت او [illegible]

[illegible] جوارح و اعضا و [illegible]

[illegible]

[illegible] که [illegible] می زند

در باب التعلیم اداء فرموده اند که وظیفه رستگاری که شمار آن است اندر خور حوصله

قدرت امکان در بارهٔ حصول خرسندی و رضامندی با سعی بلیغ را تبلیغ

کمال رسانید یا از شجره بارور خشنودی با ثمره برخوردار آمده باشند

بدین سبب که بالحصر تهاون و سستی در این باب رسید یا عن القطاع اسباب

اراده احسان بر باده باب در باره ایشان که رفع مراتب او و اوس مرتضب

به وجه در باب وجوب جنس فلان مرور که اوی تشنه رباب بالرآمده

لکس اهل التعسف بلکس جوش پوش شده فرموده اند که دفع ادبیات زدن

وطامات و اظهار کرامات و مقامات او و سلاطین و در بین ارزو بعاقبت

اندیشی واجب است بلکه بر ارباب قدرت و اقتدار نیست یاری فی اسباب ملایمت

و صفات اثر بیروی مرانه غی وضلال او از دفع شر قاطعان پیوند

نظام کلی من کل الوجوه واجب است بلکه امن حجت اصحاف

محالست خاص برار خوض در صنعت کیمیا با وجود خساج گساری برا

بدان و امکان فی نیازی همگنان با لتسار مانل حلیل سدل شی لجل

سعی جمیل رحیر بلیغ نموده فرموده اند که در عالم الغیب این علم علوم

بسیار است که بمعنی برا ما احاطه آن نموده اند مهمی سما با توجیه آن

تعلیل بر این وجه توان نمود که کسی را رسوخ در السن الغیب و اشراق

ارس و رکسی موجود است که چو سندکان آن ر دی بعض مدارک سنداین

و این علم با آنکه نوعی جانبی از جنابست به حال دانست [illegible] امکان

امکان از استحالت و خردمند طلب نقیض [illegible] احتمال مستلزم [illegible]

31

راه سلوک نزکند بدین رهان یمنی ابیض خرد عظمت و جلال

با علو رحام ابدی و لقای سرمدی بدولت اخروی رسید این ملک الجبار العظیم

تحصیل العبادت سرور والکسا جرا اسلال اند بدست آورد و کردان و

مشاهدات موت این نهایت لطف الرووف سبح الغنی عظیم و

جلیلت چو مدکان که حقایق اشیا ادراک استعار استغنای نماید

او فصه فرموده اند سبب نزرعا و براه در سلوک طرق ابدی خبر جوا

ملوک این است از هر راه رود بهر رشته اسباب حصول اسرار این را

و جمع الوجود در یابد و روی نعمت از حصول موجب خشنود و رضایت

در یابد نسبت آنکه از در یافت سور و گروه خسروان در کل مراتب

رضایت کمال عارف الصفت موصوف در ادراک و تسمیه اسباب او و کامران

اهل صد مراتب سمت استراک در انسان که مهر موصوف الله العدار لو ملک

حضرت مسند او و سند خود کمک سمای و دیگر جوانب دید چه مرکا بسند دار

شما بدر کار حضرت نور و کار خلت اسباب نه بهر که توالی مابان سرا به اتصال اتمام حصل

و لا در الغای سموات در باسهات الهیت الصورت در یابد اسبابی دکلد و بیکران

کران خواهد آمد که موجب ملامت را بدون صدور حاصل باطور جان

الرئیله فید و سرائر خود از اخته آمد البر اوضح نهان باد خود خدم السعد لود و

رسیم صدا داد در از اطوار و مطالع السعادت این درجه دا الله دارد یا الله موضع

مسند سلطنت الله حکم حجت رهای طلبی و خود رسند از ما حب ر رو استند بامکر

بمرتبه دا خور زبه او سرگرسند گرد عوام و خواص در کاه و در بار کشیدن

ورود حسرو دی بر سرت عدت بر اهل صوف بود که را سود هر شی منام مر اعتبار بر ملک

با قبلیار برات و عمار عبود سرود علی جلالت در شاهی ها سنائی ملک و ملکت هند لسد

هر کار حموم سدد و در کس بر کار وصحه ها که سن ندر عصومات سند عرنه وحود واو للذیه

که آنند ایند معنی درین حال و رحمو ها بیر و سیر و راه ها که اسنه نوحه این نوع

معضلات شبهت امر حکم حمود و سما صدور امر در عقول سنان که ان افعال حالته مستم

تو سعات عالی وارد ابر دارد بر سیطه بود امر بود چون عالم سم فیض وجود دیگر اعمال

وجود ما که دال زما و راه جو کو هر و سا دال که شد و ما را فرمنع از شعلت

و شکها که از جسم بر اکند خاطر در دل بها حاصل یا نت و این حالی مکمل را کرد

این جو کو هی و جو سیحا دلد لبر کنند اگر این نام از کو و دکو و عام حاضی ما نشد ما رود را

عظیم نام و ر عظیم امر مرو لم فرمودار و در کاه و الله در باب قدیمه ز سرا این

کنند درحال او ما هند مجاز مر آن اراء امر لا رفع بکرامن حضر بر فند آ سند حضرت

افعال حمودر ار دمال امر معدان بر داده اندر کسر اند راه سهات که لفن محالعر فرع را ورک

مدار سه این دلالو کنند او لنکا ن مر انیت سر تعیین لا جواب شد

و اشیاء ان ان ار ایما که کو خاور و نجم و حوالی امر شی فتنه لا ها زوم و سند بقیه

امر حلقو حه حاله بود علی این تخصیص امر شی عبلغ لایل افلیه ها

همه در حمد جهت کردن صواب ال و ر سب سهال لیل اطراف و اکیا و امر مرو لم تحکیم نامه

فرحه روا او دار انه الصدور مرسک مر انکه در مجلس گشتی سوالت ز در

یا بعد او حو لیس از حیث المقدور بلها سی فاحو و دیگو گرانی ها سهار اید وجود ها فرق ها

املی نها مسنح در سخن العقه جز سکو و من الطف حل نه ما مها

بقیه

32

و در اوان صوبه‌داری ... بنده [illegible] در آگره و در [illegible] طوطی

حرف [illegible] بوده است هر لحظه در [illegible] منجمله [illegible] آشنا [illegible]

احوال [illegible] و [illegible] موقوف [illegible] بود [illegible] غلبه [illegible]

و در احوال ما [illegible] است در وقت [illegible] حالت [illegible] در [illegible]

[illegible] ما [illegible] و احوال [illegible]

که ما [illegible] امور [illegible] شده و [illegible] احوال [illegible] العادل

عامه اعمال است [illegible] احوال [illegible] کار [illegible] در [illegible]

[illegible] کار ما [illegible] در [illegible]

[illegible] که نسبت [illegible] اند [illegible]

و در [illegible] در دل ما [illegible] دارند ارباب [illegible] در عالم [illegible]

صادق [illegible] حال و [illegible] را [illegible] و [illegible]

و [illegible] صدق [illegible] و اعتبار دارند که موجب [illegible]

[illegible] ما [illegible] خواهند که [illegible]

و [illegible] که [illegible] ارکان [illegible] الحافظه

دارند هر چند [illegible] دارند که [illegible] رسد

[illegible] ملک [illegible] ملک و [illegible]

[illegible] موجب [illegible] احوال

و [illegible] ما [illegible]

[illegible] ما [illegible] اند [illegible] معنی [illegible]

که [illegible] کسی [illegible] شد [illegible] الله [illegible] و [illegible] در [illegible] حق

[illegible] در قبول وصلت [illegible] او [illegible] الله [illegible] الاول

[illegible] وصلت [illegible] که [illegible] اطهار [illegible]

[illegible] شهداء و [illegible] در [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] که [illegible] از [illegible]

[illegible] که [illegible] و [illegible] تمام [illegible] در [illegible]

[illegible] که [illegible] در [illegible] از [illegible]

[illegible] و [illegible] در [illegible] شگفته [illegible] از [illegible]

[illegible] که [illegible] دوام که [illegible]

[illegible] آواز [illegible] کل [illegible] شد و [illegible] ضعیف

و [illegible] در [illegible] نماند و [illegible]

[illegible] و [illegible] مقام [illegible] حکیم [illegible]

[illegible] کار [illegible] در [illegible]

[illegible] تاریخ [illegible] الله [illegible]

[illegible] محمد اکبر پادشاه غازی [illegible] سنه ۱۲۶۹ [illegible]

[illegible] سنه [illegible] ماه [illegible] العلا [illegible]

[illegible] تمام [illegible] و الله [illegible]

[illegible]

الهی هر آنکس که این خط نوشت
گناهش ببخش و عطا کن بهشت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی رتب سلسلة نظام العالم بسابق ارادته للانسان وحفظ قوی
ربط وفاق بعروة العدل والاحسان حتی قامت بها السموات والارض
وما بینهما واهتدت بها عمارة الافاق لم خطوه والعرض ولذلک ارسل الرسل وانزل الکتاب باقامها
للباب فاتموا واقاموا تقادیره ونوامیسه بتقویم الانفس للمعاد وتعدیل الافاق للمعاش
وتمحیص السر وتخلیص الظاهر عن کل شائبة الی ان بلغوا باطن وجه الروح ولکن
بحر البرزخ العامرة القصوی فی المناضلة عن المنزل ثم لما خلف من بعدهم
خلف بهم مختلفات الصفات والنفاق والوفاق بان کل مما لدیهم فرحون وبالصور
لکمال الصالحین حتی وصلوا نصیبهم والحقهم بهم [illegible] المتابعین الملحی
والسادرین للالتفات للبصر واحسنا والمنقبة فکروا [illegible] المرموق بعوز
للتجره وحرو [illegible] الموضوعه کسور المشکره وصلوات الله علی اشرف
المرسلین والمجد [illegible] محمد الکریم واهل بیته سلامه علیه وعلیهم وعلی عترته

للہ والسلام خاتم الحجرہ والامام الکرمی ہو علی آلک التقوت والمعقود بعد

ثبت ہائی معالت الفورہ لامباس الوار حضور فایض النوربات ہادیوت تسور

سپہر ریرون طالع ہمایوں لختر سرور دلاکستر و دشمن سوز دلدار فرورخت

فرخندہ فرمر سپہر فرہ پرورائے وملک را لے سپہر منیر دلافروز ہے وکیسے ستانی صاحب

ہمہائے السان العین الفیان افریبش صحرا دور ان کالبند دانش ونیز مرکز

انس حالیس قضایا لدانع سبند گی سر سیحر الیس لبسط بسیع صاحب ملک

لوا کے سلطنت تمکن وکش سر لوا رہا ح ویکپن سرور ے ہان ورمیں

زباب بیر پارت ہی ساں حلافت الہی از مظہر داد و عدل وادی

ندلو دو جود چون لی ب ہاں جہاں سکطنت الوانس ازجوع

حولداں حولاں حولداشتی مروج لسلام مولی مسلمین مقولیہاں ومعوت

موربلیں سائر وا مروج طال لے ناموالعالی للال ونعمت ہے

مبدالال فیض بامنشاءے جامع صنیل ونیابرو ویر ودبر بنا نے ہے لرنعل ہمت

وکلامت ولی محض جرامی وحرامت ولا ستعزول رابی

والش دالوالحہاں جہاں جہانش ہمال وکس وکلو ورانے فکر

والدوان ورش ودانش حصہ لر بدیسکر بالک الکرار افتار کمال

ولس یکو کار ہے بیہ بار العکاں ولن جہان وجہانبان رالی ہے

جان دہی ونجات دامسدر روکاں لور درخشش ومنبر لخت ورثر

ولی لطان الصال المروان لمرت ولی حرم لاامت دور سالے پرورہ

رونحج لعالی بوو سہر لا لحلالا یکو بخدلو ثبت کند یکو سعد روز محمد

34.

لیکن که بهر چار ارکان طارم منور بود از جوان مهر انور خرم و چراغ الهی منظر لال
فروغ بخش غبر لعان لب بیمثل و زلف احمر لب سرا سر خسروان را روا لا و رب پرورد
سحود ادا شیر النصر سرپیلک سپه الهی مراد الحق مرید بور برآلدنیا مدد
جنس بلغت مراه الدن وحده لعبادت میبمی همه روز بعادات مر روز فروغ
و برکت لیله القدر هر روز مر اندوخت و العجم مهمن باجی هیبت مو حظر الهیت
و نصرت ابدی و فرحت و مصحف سرمدی مر اندوخت مد نور منور در محفل حضور
عیش باالدوام محاضرات لعبه زوال حضرت گرمی مکان مرکام آسمان مدافع
و المعانی معالی زالعمان علات و الشعار والات تیمقعد هست مدالمقام و نجوم
بی و فرق حصوص اندو پرند مصص کوشکان سنج سلکت معاذ عالم ملکات
ملک ملوک عالم حاضر و زاده عیدار و والی دم از برای فرصت البال است
ملطایف حرکات عکور ممکن باعا دان سر رشته قطع و فصل و مکت فعال
سیحی اند هر هفواه و مقام مذکور داده و زال هر در اول توبیت و فصل کند رابط حا

[illegible]

ووقت الشنو سرورت اگر دیگران را نیز به شکل این سخن چاشنی فرصت بار رفته باق
سحر ز بیان بغور سری و حور ز سینه وتق ز روی ها چات نگوید حرف رواد و دهی بند او
گستر الحروف بیروان [illegible] باد رسید هیچ رود منزل حبیب و [illegible] را رحمانی بودی
ما بر جمیله اگر سر گرفت لبی بر شوایب و الف مغلق و اگر گرفته و حمید [illegible]
در حرکت ها شجعان و اجلال سایر و ادرسان لعکوس نسبت بهما با جواب
لذا مسند به کمال صفو لطف سخن میدانسته هم بر این مسند به جز [illegible]
منبع بحث و در بخالص جلالت با [illegible] یار قریب به اندوه گریبان
نوص بدایع و وقایع اند چون یاران مناسبات وقفه و حال [illegible] تنبیه
دقایق حقایق [illegible] لذید و اداب [illegible] حق منظم را موقع بجا گرید بند
عیال الحان خیانت [illegible] بیان [illegible] را شریف که جابه جواهر واد و ری
و بکوی به تعریف و صف شکسر [illegible] نوشته شد و [illegible] توصیف [illegible] محبوب به جامه
معارف صورت و معنوی [illegible] اطراف اطناب نسوده اگر دل بالی به
نه رسیده آید اگر دستور کلام ملک و نایی که [illegible] متضمن ابواب حکم و الواب
مدون از جمله حالات و جوابات [illegible] دستور [illegible] بدستورات گرفت از [illegible]
اگر [illegible] و موجب [illegible] اگر ابواب جامه [illegible] و اقوال حکما [illegible] الصاحب
[illegible] کمال صفو لطف [illegible] رسیده آید و جواب صواب قدیر [illegible] را
در [illegible] بموقع وقوع [illegible] خاص رسانیده آید از جمله اگر [illegible]
در هر گفتار [illegible] با صد که [illegible] اگر [illegible] بنوز
و [illegible] رفته [illegible] به او [illegible]

35

زبان ابو الحجه پهلوی بود دری ترجمه نمود چون در غیبت [illegible] به انجام غرض ابو البرکات رسیده

و خاتمه این مقاله [illegible] به مقام رسیده بحکم این دفعه [illegible] مفصل فصله اصلیه

کل [illegible] الی اصلیه از جهان [illegible] منه [illegible] الحصول

منفعت عامه [illegible] و اصول [illegible] فارسی [illegible]

دور [illegible] العارف [illegible] و الادر [illegible]

[illegible] حصول [illegible] در [illegible]

[illegible] بهاده [illegible] مذهب [illegible]

مفصول بحکم [illegible]

آحلاف و فضلاف [illegible] حاضر [illegible]

حال و [illegible] ضعیف [illegible] محمد [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] و لا [illegible]

[illegible]

[illegible]

برسم اقتباست در اسم الکاتب سیمعار اطلوعی بپایان رساند و مقصد ایام کمی

مرجع راجید الکرولش و اقتدار و لشکر تحت [illegible] بجا آورده

نوعی سر انجام این لشکر جمند آثار و خجسته فرجام از مبدا از حصول [illegible] در شغل

خود که سعی نموده در تحقیق این آثار با کمال تعب و جذب لکن

بر تنبیهات تکرار از تبعات انجام این مراکز ها و ملحقات الوالی عبرات

لشکر نموده الوان شغالت بولالا و الکه معانی با ماندگان زنبار و اکرکار

با ماند کاست حال شکسته گشوده که مولانا محال الکت و محالات جمع بتعب

از حال و دال بتفوت و فعل از حاصیت نقد عامه لوحات عمکده از شش

و جان حراس قول بوده خصوصی حیدر الد خواص سخن و در مطاوی ها بغیر از لعل

جاجد کلام خاصان با منسطوع میلش در حطایع و قفه رسی اهل بلاغت لک

بعت با ولی یا نه مبلغ کمال الف از در رسید سیم گوالع سیمهای لعلها

با الک و ابدالهای بند و قصه های رنگ و اسالت جمع و تلمیح شبی

دو ر ایک کاوشی اند همه حاصی سخنوران در تعول حوصله نموده

36

نموده لواء سخنوری و از اوج سخن‌سرایی او آگاه و دایره لطائف او بر فلک

از دوری همایا پستو جادوگری بجای آورده و لمعات رونق این منظومه

خجسته و بهجت عشق اشیاء لیس لکات و فیه بهاء برقع ات

مراتب اختلاف لغات از روی رساله فوائد رشیدیه و المعرب و اند اختصار اعلاء

اقتصار المعرب ایجاز محال حرره در حقیقت اطناب ممل بالنسبه نرگس

رسانید چنانکه در حصول توضیحات الفاظ بکلمه عدیده معنی ختم مطبوع

شده و بار فوائد حالت بعضی علما هم در علم لسعیه و الهام آن احوال و

کمال فضل و تحقیق در کلام ثبت است بلکه در جمیع مراتب کمال بعبارات

عربی و فارسی بحاله تعریفه و بعضی از طول کلام و بعضی از معموله ملک تیسیر عربی و غیر

تحقیق قائم و بیس الالفاظ و البس واقف سوی و تجویب ... مرتب شده آن

و لغات کلام غیر و طی و در دلت شد و ... بنهایت بحر قیوت و جوانمردی

ملک سبحانه تعالی و تقدسه اللهم ملکه کما تشبهه به علام الغیوب روز و روز بدانه

[illegible]

لطیفه و مبسوط در منصه العرض و زالت الانحصاف الی جادهٔ حال

بوصل ارادهات الشعر بسما الحجر و دایره معرفی طلاب الصحاب و تواری

الکمالی حجاب نهال سر برون کشت فلهذا معبدا و وکالت از آتش نهاد

خواش باز نامه سعی لسح مبتدلوا واحلاف و لغات نقل النهار الرب العلام

ما نسخان و اغلاط و ار قال در تصحیف الفاظ و تقدیم و تاخیر و تحریفات

رو داده بود نام بر رفت مقصود و سر راه مقصد مسدود لاجرم و

تحت تحریر و تنویر مقاصد و توضیح و تبیین مقدمات و تتمیم و تکمیل مطالب راه

ایضاح و اظهار الشی معانی والله الولی بتفصیل مجمل و این مطلوب گشوده

سر آغازش ابواب و فصول نامید اختصار توضیح در ابواب و فروع الکلام

و فصول بالکلام شروع نموده فعلیه التوکل والتعویل من صله الذیل و بدله

الملک و به اللباد العباد ربنا المجلل فی القول والعمل انه بذلک جدیر.

و نحمده و نصلی علی رسوله الامین محمد و آله الوجوه المنابین ماند و لبشت

که موجب حرارت و حرارت در شوریدن و دوز انسوریدن درگاه در بیان توضیح

در بیان فصول

لوازم اول در لغة دخول [illegible]

مصطلحات [illegible]

[illegible]

این نقد مقدمه که حواله نسخه از جنس سلک ملوک بست از بخارا و سمرقند ارسال شد وی

نسل هندکان درست و قرار گرفت بدستور نامه کسروی از این تاریخ عدد حروف

آن تاریخ برحمه سر وقع موافقت معلوم آمد و در باب موجب این سؤال و

جواب چنانچه گذشت شرح در مقدمهٔ این کتاب مسطور است انچه حاصل بر جمله آن

بنا بر این است که نوشته و آن این فوائد قریب و در اکثر مقدمات ملوک فارسی اگر

تا خبر و آن در حرکت فلکی و اضافات ثوابت است و در صورت مد و جزر

است مشتمل بر این بود و از جمله مستحسنات امور و این بود که ماه و [illegible] مجمع

و منور داشته هر گاه احکام امری از امور حسب مامورات بهمگنان انسب استعجال

بحث و در مقام امضا و صدد تنفیذ آن شدند آنگاه از اسب جری اسب استحضار

و استعلام نمایند تا اعلام شهریار بکجا صحو [illegible] ناحیه آن از بلاد و اسباب حقیقت

حروف و بعضی [illegible] از مسکر و داده اول و دلائل معرفت او باشد رجحان

معارف و اعدل شهود کمیت و لیقت و آن حسب عارف در احاطه اطلاع

آن حد و در مواضع ملک باید و موافقت حسن دست اکثر تعدی محال باشد مامری

مبنی با حکم باحتمال دوری [illegible] از [illegible] استعمال آن دسته باشد ماموری گفته

در [illegible] استحبار از اسباب آن اگر چه مکرر از انجا مدام مراجعت نمایند و از بیرون راه

جز رو دید در آمده از معاودت [illegible] بیش باز نیابند تا بخاتم تعلل که بدان است

انعقاد آن امر معوق بحواله اندا نیان نماید الغرض چندین موافق از امورات [illegible] و توقع

او را که بنا رسید بر اسم [illegible] و جمل تا الوقت [illegible] آن اند [illegible]

از نعت سید العباد ارغی باشد بسم الله توحید انکه مار احمد بعد اظهار ایه

زبدی بعطی و تشبیهات و نسبه کرس اظهار نجیب تسمات بر معنی و اقرب العلیم

سامع مرحوم تمو اعلم و بالله التوفیق بر الرسول و وصول الی التوقیعات التوقیعه اکثر

تمت تمام شد کتاب توقیعات کسری بخط

احقر العباد

۲۲

